

## بررسی تطبیقی ازدواج با زنان یهود و نصاری در نگاه مذاهب اسلامی

محمدرضا جباران

یهود و نصاری از طرفی جزء طوایف کافر شمرده، از طرفی دیگر به عنوان اهل کتاب شناخته می‌شوند. بنا بر این استنباط، حکم ازدواج با این دو طایفه منوط به شناخت عنوان کافر و اهل کتاب است و شناخت مفهوم کافر متوقف بر شناخت اسلام است. مفهوم اسلام و کفر دو مفهوم اساسی و کلیدی و شناخت آن‌ها زیربنا و مقدمه شناخت سایر عناوین مرتبط با این بحث است؛ بنابراین در نخست، مفهوم اسلام و کفر را تبیین و پس از آن با تقسیم کافر به بررسی سایر عناوین می‌پردازیم و در ادامه حکم ازدواج با زنان یهودی و نصرانی را بررسی می‌کنیم.

### ❁ مفهوم‌شناسی اسلام و کفر

#### اسلام

اسلام در لغت: به معنی تسلیم و انقیاد است<sup>۱</sup> و در قرآن کریم نیز به این معنی به کار رفته است.<sup>۲</sup> دخول در دین اسلام که بعضی از اهل لغت<sup>۳</sup> در معنی اسلام ذکر کرده و در قرآن کریم<sup>۴</sup> نیز آمده یکی از مصادیق تسلیم و انقیاد است.

اسلام در اصطلاح فقه: بنا بر آنچه از روایات این باب استفاده می‌شود، اسلام عبارت از اقرار به توحید و رسالت حضرت خاتم‌الانبیاء (ص) است. بر این اساس بسیاری از فقهای امامیه<sup>۵</sup> و مذاهب دیگر فقهی مثل حنبلی‌ها، مالکی‌ها، ظاهری‌ها و

زیدیه<sup>۷</sup> اظهار شهادتین را برای مسلمان شدن کافی دانسته‌اند.

### قیود احتمالی کلمه اسلام

در اینجا از قیودی بحث می‌کنیم که ممکن است در قبول اسلام شخصی که قصد دخول در دین اسلام دارد معتبر باشد.

### الف: تبری از ادیان دیگر

از فقهای اهل سنت، امام شافعی به ضرورت این قید تصریح کرده<sup>۸</sup> و اسماعیل مزنی<sup>۹</sup> (متوفی ۲۶۴هـ.ق) و امام یحیی نووی<sup>۱۰</sup> (متوفی ۶۷۶هـ.ق) از او پیروی کرده‌اند. از فقهای شیعه، مرحوم شیخ طوسی<sup>۱۱</sup> شهید ثانی<sup>۱۲</sup> و مرحوم صاحب جواهر<sup>۱۳</sup> اعتبار این قید را به برخی از فقهای اهل سنت نسبت داده و خود تصریح کرده‌اند که در فقه امامیه این قید معتبر نیست؛ زیرا مقتضای اقرار به اسلام برائت از هر دین دیگری است<sup>۱۴</sup> و رسول خدا<sup>(ص)</sup> به این اقرار اکتفا می‌کرد.<sup>۱۵</sup>

محقق حلی<sup>۱۶</sup>، ابویوسف حنفی<sup>۱۷</sup> و ابن قدامه<sup>۱۸</sup> قید تبری را در صورتی لازم می‌دانند که گوینده به رغم شهادت به رسالت حضرت محمد<sup>(ص)</sup>، معتقد باشد رسالت او عمومی نیست یا آن حضرت پیامبر آخرالزمان نیست. علامه حلی نیز نوشته است منکر عمومیت رسالت، لازم است به گونه‌ای اعتقاد خود به عمومیت را اظهار کند.<sup>۱۹</sup> سرخسی، تبری را قید کمال اسلام<sup>۲۰</sup> و شهید ثانی آن را موجب تأکید دانسته است<sup>۲۱</sup> و حصکفی نوشته است: من فتوی می‌دهم که اسلام با شهادتین بدون تبری صحیح است.<sup>۲۲</sup> بنابراین، قید تبری از ادیان دیگر از نظر شیعه و مشهور علمای اهل سنت از توابع شهادت به رسالت است، یعنی هر جا شهادت به رسالت حضرت خاتم بدون این قید کامل نباشد، ضروری است وگرنه نیازی به آن نیست؛ چون در هیچ‌یک از احادیث باب وارد نشده و اصل، عدم اعتبار است.

### ب: التزام به شریعت

جمعی از فقهای شیعه<sup>۲۳</sup> علاوه بر اظهار شهادتین، التزام به شریعت را نیز لازم دانسته‌اند، عبدالرحمن بن قدامه حنبلی نیز در صدر کلام خود، به جا آوردن نماز، زکات، روزه و حج را در تعریف اسلام آورده است.<sup>۲۴</sup> ولی حقیقت این است که این



قید چیزی بر معنای تعریف نمی‌افزاید؛ چون منظور از این التزام، التزام اعتقادی است نه التزام عملی، به این معنا که انسان برای دخول در دین اسلام باید اقرار کند که همه احکام اسلامی حق و لازم‌الاجراء است. به همین دلیل شیخ طوسی<sup>۲۵</sup> و محقق همدانی<sup>۲۶</sup> به جای کلمه التزام و ابن‌قدامه در ادامه کلام فوق‌الذکر خود به جای کلمه ایتاء از واژه اقرار استفاده کرده‌اند. بنابراین، التزام به شریعت، تعبیری دیگر از شهادت به رسالت است و هم از این روست که بسیاری از فقهای شیعه<sup>۲۷</sup> حنبلی<sup>۲۸</sup>، مالکی، ظاهری و زیدی<sup>۲۹</sup> از ذکر این قید صرف‌نظر کرده‌اند.

نتیجه این که برای خروج از حیطة کفر و ورود به زمره مسلمانان جز گفتن شهادتین و اقرار به توحید و رسالت چیزی لازم نیست. برای کسی که می‌خواهد مسلمان شود، کافی است به هر لغت و زبانی و به هر بیانی که مفید مقصود اوست، به توحید و رسالت حضرت محمد (ص) اقرار کند.<sup>۳۰</sup>

## کفر

کفر در لغت: کفر در لغت به چند معنی به کار رفته و قرآن کریم نیز در همه این معانی از واژه کفر استفاده کرده است، که عبارتند از: انکار،<sup>۳۱</sup> پنهان کردن،<sup>۳۲</sup> تبری جستن،<sup>۳۳</sup> نافرمانی<sup>۳۴</sup> و ناسپاسی.<sup>۳۵</sup> کفر در اصطلاح فقه: محقق حلی اولین فقیهی است که کافر را تعریف کرده و نوشته است: کافر کسی است که از دین اسلام خارج باشد یا یکی از ضروریات دین را انکار کند.<sup>۳۶</sup>

از آنجا که این تعریف، مفهوم واضحی از کافر به دست نمی‌دهد شهید ثانی در صدد اصلاح آن نوشته است: کافر کسی است که خدا یا نبوت یا یکی از ضروریات دین را انکار کند.<sup>۳۷</sup> این تعریف تنها بخش اول تعریف نخست را توضیح داده، لذا صاحب «عروة» برای تبیین ارتباط انکار ضروری با کفر در بخش دوم آن نوشته است: ... یا یکی از ضروریات دین را با توجه به این که ضروری دین است به گونه‌ای انکار کند که انکار آن به انکار رسالت برگردد.<sup>۳۸</sup> بنابراین، در همه تعاریف کفر در کتب فقهی برای کفر دو سبب ذکر شده که هر یک منشأ تحقق یک قسم از کافر هستند. قسم دوم کافر -منکر ضروری- را همه به یک صورت بیان کرده‌اند با این تفاوت که در تعریف فقهای دوره‌های بعد، ارتباط انکار ضروری با کفر به وضوح بیان شده است؛ ولی در بیان قسم اول با دو گونه تعبیر مواجهیم. برخی از فقها چون محقق<sup>۳۹</sup> و

علامه<sup>۴۰</sup> کسی را کافر شمرده‌اند که از دین اسلام خارج باشد (من خرج عن الاسلام). از فقهای معاصر سید خوبی عبارت «من لم ینتحل دینا»<sup>۴۱</sup> و سید گلپایگانی «من لم یقرّ بالشهادتین»<sup>۴۲</sup> را استخدام کرده‌اند که مفید همین معنی است. برخی دیگر از فقها مثل شهید<sup>۴۳</sup> و صاحب «ریاض»<sup>۴۴</sup> کسی را کافر می‌دانند که منکر یکی از اصول اسلام باشد (من انکر الالهیه او الرساله) از فقهای معاصر تعریف حضرت امام: «من انتحل غیر الاسلام دینا»<sup>۴۵</sup> بر این مبنی منطبق است.<sup>۴۶</sup> طبق تعریف اول هر کس به توحید و رسالت اعتراف نکند کافر است اعم از این که یکی از آنها را انکار کند یا نه و اعم از این که غیر از اسلام دین دیگری داشته باشد یا نه؛ ولی طبق تعریف دوم انسان‌ها به سه دسته تقسیم می‌شوند آنان که به توحید و رسالت اقرار کنند: مسلمان، آنان که یکی از این دو اصل را انکار کنند: کافر، و کسانی که نه انکار کنند، نه اقرار: نه مسلمان نامیده می‌شوند نه کافر. پس بین اسلام و کفر واسطه‌ای وجود دارد. از آن جا که برای اثبات هیچ‌یک از این دو قول، دلیل کافی در دست نداریم، از طرح مفصل این بحث صرف نظر می‌کنیم.<sup>۴۷</sup>

### ❁ اقسام کافر

کافر در کتب فقهی دارای تقسیمات زیادی است ولی مهم‌ترین تقسیم که در این بحث به کار ما می‌آید به این شرح است: کفر یا اصلی است و یا عارضی. کفر عارضی از آن کسانی است که سابقه مسلمانی داشته و بعد کافر شده‌اند (مرتد). کفر اصلی وصف کسانی است که هیچ سابقه‌ای در اسلام ندارند. این گروه یا غیر از اسلام دینی الهی اختیار کرده‌اند (اهل کتاب) و یا پیرو هیچ‌یک از ادیان آسمانی نیستند، (مشرک) اعم از این که هیچ دینی اختیار نکرده باشند یا دینی غیر آسمانی اختیار کرده باشند. بنابراین، کافر در بحث ما دارای سه قسم است. مشرک، اهل کتاب و مرتد.<sup>۴۸</sup>

#### مشرک

**مشرک در لغت:** اسم فاعل اشراک و اشراک به معنای شریک ساختن<sup>۴۹</sup> و شرک اسم این مصدر است.<sup>۵۰</sup> شرک و اشراک وقتی به کلمه جلاله «الله» تعلق گیرد به معنای اثبات شریک برای



ذات اقدس اوست، بنابراین، مشرک به خدا کسی است که برای او شریک قائل است. این معنی که تحت تأثیر معنی کلامی مشرک، رایج شده به حقیقت اعتقادی انسان نظر دارد. ولی در اصطلاح فقهی این اصطلاح ناظر به عقاید نیست بلکه به دسته‌بندی‌های دینی نظر دارد. فقها کسی را مشرک می‌دانند که پیرو یکی از ادیان آسمانی نباشد حتی اگر در حقیقت مشرک نباشد.<sup>۵۱</sup>

### اهل کتاب

اهل کتاب، اصطلاحی است که قرآن کریم با توجه به عرف محاوره اهل حجاز برای تعبیر از یهود و نصاری استخدام کرده است. این اصطلاح در قرآن کریم بدون این که موضوع حکمی فقهی باشد سی و یک بار به کار آمده است، ولی در روایات زیادی احکام فقهی بر آن مترتب شده است.

این که آیا این عنوان جز یهود و نصاری طوایف دیگر مثل مجوس و صابئین را نیز شامل می‌شود یا نه، بحثی است که مقام دیگری را می‌طلبد، ولی بدون شک، هم در قرآن و هم در روایات شامل یهود و نصاری می‌شود. بنابراین با صرف نظر از این که اهل کتاب از منظر فقه چه بسا فرق بیشتری را شامل شود، به پیروی از مشهور فقها<sup>۵۲</sup> در این نوشتار آن را به معنی یهود و نصاری تلقی می‌کنیم.

### نسبت بین مشرک و اهل کتاب

یکی از مسائل مورد اختلاف که در بحث ازدواج، دارای ثمره می‌باشد، نسبت بین مشرک و اهل کتاب است. اگر مشرک اعم از اهل کتاب باشد ادله‌ای که ما را از ازدواج با مشرک باز می‌دارد، شامل اهل کتاب نیز می‌شود و اگر این دو عنوان متباین با هم باشند، آن ادله به مشرک اختصاص پیدا می‌کند و حکم ازدواج با اهل کتاب را باید از ادله دیگر استنباط کنیم به همین دلیل ما به طور خلاصه نسبت بین آن‌ها را بررسی می‌کنیم.

### آیا اصطلاح مشرک در فقه شامل اهل کتاب نیز می‌شود؟

اکثر فقها و مفسران به سؤال فوق پاسخ مثبت داده‌اند<sup>۵۳</sup> با این تفاوت که عده‌ای از آن‌ها صریحاً اهل کتاب را مشرک خوانده و عده‌ای دیگر ضمن کلام خود نام مشرک

را بر اهل کتاب یا اعم از آن اطلاق کرده‌اند. در مقابل، عده‌ای دیگر از دانشمندان به عدم اندراج اهل کتاب در عنوان مشرک قائل شده‌اند.<sup>۵۴</sup>

### ادله قول اول

گروه اول برای اثبات نظریه خویش ادله زیادی اقامه کرده‌اند. ما به دو دلیل مهم ایشان اشاره می‌کنیم:

۱. قرآن کریم در آیات زیادی به اهل کتاب نسبت شرک داده و آن‌ها را از شرک ورزیدن بر حذر داشته است.<sup>۵۵</sup> اگر اهل کتاب مشرک نباشند این نسبت دروغ و این نهی بیهوده است و از حکیم صادر نمی‌شود.

ولی ما هیچ قرینه‌ای در دست نداریم که مراد از شرک در این قبیل آیات، مراتب بالای آن که موجب اندراج در عنوان مشرکان می‌شود، باشد، بالاتر آن که روایاتی در ذیل بعضی از این آیات وارد شده، که دلالت بر این دارند که شرک اهل کتاب از مراتب بالای شرک نیست.<sup>۵۶</sup>

۲. قرآن کریم برخی عقاید شرک‌آلود را به اهل کتاب نسبت داده است که از آن جمله است: بت‌پرستی،<sup>۵۷</sup> اعتقاد به الوهیت حضرت عیسی،<sup>۵۸</sup> اعتقاد به تثلیث<sup>۵۹</sup> و نسبت داشتن فرزند به خدای تعالی.<sup>۶۰</sup> آنچه را که قرآن کریم به اهل کتاب نسبت داده قابل انکار نیست، ولی هیچ‌یک بر شرک اهل کتاب دلالت ندارند؛ زیرا نسبت بت‌پرستی ناظر به واقعه خاصی است<sup>۶۱</sup> اعتقاد به الوهیت حضرت عیسی به فرقه خاصی از نصاری (یعقوبیه) منسوب است<sup>۶۲</sup> که آن‌ها نیز به طور صریح به آن اعتراف ندارند.<sup>۶۳</sup>

چنان‌که اعتقاد به نبوت حضرت عزیر نیز مربوط به فرقه خاصی از یهود است<sup>۶۴</sup> و مسیحیان نیز نبوت حضرت مسیح را به گونه‌ای تقریر می‌کنند که با توحید منافات نداشته باشد.<sup>۶۵</sup> بنابراین ما نمی‌توانیم آن‌ها را مشرک بنامیم اگر چه بعضی از اعتقاداتشان مستلزم شرک باشد، چون مدار در توحید و شرک و اسلام و کفر فقهی، تصریح است نه ملازمه‌ای که خود شخص به آن اعتراف ندارد.<sup>۶۶</sup>

برای اثبات قول دوم نیز به چند دلیل استدلال شده است: نخست آن که هیچ‌یک از اهل لغت، شرک را به گونه‌ای معنی نکرده است که اهل کتاب را هم شامل بشود و دیگر آن که در آیاتی از قرآن کریم<sup>۶۷</sup> مشرکین بر اهل کتاب عطف شده است و می‌دانیم



که عطف بر مغایرت طرفین خود دلالت دارد<sup>۶۸</sup> سوم آنکه قرآن کریم در موارد مختلفی بین مشرکین و اهل کتاب تفاوت قائل شده و درباره هر گروه دستورات خاصی داده است که دقیقاً در مقابل هم قرار دارند. از جمله این که اهل کتاب، پاک<sup>۶۹</sup> و مشرکین، پلیدند.<sup>۷۰</sup> هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با اهل کتاب جایز<sup>۷۱</sup> ولی با مشرک جایز نیست.<sup>۷۲</sup> ازدواج با اهل کتاب جایز<sup>۷۳</sup> ولی با مشرک جایز نیست<sup>۷۴</sup> و در نهایت اعمال نیک محفوظ است و در برابر آن از خدا پاداش می‌گیرند<sup>۷۵</sup> ولی اعمال مشرکان هدر می‌رود و جز جهنم پاداشی ندارند.<sup>۷۶</sup> چهارم آن که قرآن کریم در آیات زیادی اهل کتاب را ستوده است.<sup>۷۷</sup>

حاصل بحث آن که قرآن کریم در اطلاق لفظ مشترک بر اهل کتاب و نسبت شرک به آن‌ها دو شیوه متفاوت به کار برده است در مواردی که از عقاید آن‌ها سخن به میان آورده اهل کتاب را مشرک خوانده است، ولی این تسمیه دلیل اندراج اهل کتاب در عنوان مشرک نیست چرا که در این گونه موارد بسیاری از مسلمانان را نیز مشرک خوانده است.<sup>۷۸</sup> اما در مواردی

همه فقهای اهل سنت بدون هیچ اختلافی ازدواج دائم ابتدایی مرد مسلمان با زنان یهود و نصاری را جایز می‌دانند این قدامه بر جواز آن ادعای اجماع کرده است.<sup>۷۹</sup>

که در صدد تقسیم‌بندی طوایف و فرقه‌های دینی است مشرک را در مقابل اهل کتاب قرار می‌دهد.

بنابراین، عنوان مشرک بر اهل کتاب صادق نیست و احکامی که در شرع بر عنوان مشرک مترتب شده بر اهل کتاب مترتب نمی‌شود.

## ازدواج دائم و ابتدایی با زنان یهود و نصاری

### دیدگاه فقها

**دیدگاه فقهای اهل سنت:** همه فقهای اهل سنت بدون هیچ اختلافی ازدواج دائم ابتدایی مرد مسلمان با زنان یهود و نصاری را جایز می‌دانند این قدامه بر جواز آن ادعای اجماع کرده، خلاف را به فقهای امامیه نسبت داده<sup>۷۹</sup> و ابن‌عبدالبر ادعای عدم خلاف کرده است.<sup>۸۰</sup>

**دیدگاه فقهای امامیه:** فقهای امامیه در این مسئله دارای پنج قولند:

۱. حرمت مطلق<sup>۸۱</sup>

۲. جواز مطلق<sup>۸۲</sup>
۳. جواز در حال اضطرار با جواز ازدواج موقت در حال اختیار<sup>۸۳</sup>
۴. جواز در حال اضطرار با منع مطلق در حال اختیار<sup>۸۴</sup>
۵. جواز در حال اضطرار با جواز ازدواج با زنان مستضعف در حال اختیار.<sup>۸۵</sup>

### ادله قول اول (حرمت مطلق) از دیدگاه آیات قرآن آیه اول:

«وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَنَّ... أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ...»

با زنان مشرک ازدواج نکنید تا ایمان آورند... مشرکان شما را به آتش دوزخ می خوانند...».

با دو جمله که از این آیه کریمه نقل شد بر حرمت ازدواج با زنان اهل کتاب استدلال شده است. جمله اول به صراحت بر حرمت ازدواج با زنان مشرک دلالت دارد. هنگامی که این دلالت را به قول کسانی که اهل کتاب را مشرک می دانند ضمیمه کنیم حرمت ازدواج با زنان یهود و نصاری را نتیجه می گیریم. جمله دوم حرمت ازدواج با زنان مشرک را تعلیل می کند. بنابراین، علت حرمت، دعوت به آتش است و زنان یهود و نصاری در این علت با زنان مشرک مشترکند پس ازدواج با ایشان هم حرام است.

### نقد دلیل:

نام مشرک در قرآن به اهل کتاب اطلاق نشده است، افزون بر این در این آیه قرینه‌ای وجود دارد که نشان می دهد مراد از مشرک بت پرست است. توضیح این که در زمان نزول این آیه ارتباط زناشویی بین مسلمانان با مشرکان عرب رایج بود نه با یهود و نصاری.<sup>۸۶</sup>

بر فرض که مشرک بر اهل کتاب هم اطلاق شود این آیه به وسیله آیه پنج سوره مائده تخصیص خورده است<sup>۸۷</sup> دلیلی در دست نیست که ثابت کند، جمله «اولئک...» علت این حکم است زیرا اگر علت حکم باشد باید ازدواج زن مشرکی که دارای این خصوصیت نیست جایز و ازدواج با زن مسلمانی که دارای این ویژگی است، حرام





باشد بنابراین، حکم در این آیه دائرمدار موضوع است و نظری به اهل کتاب ندارد.<sup>۸۸</sup>

### آیه دوم:

«وَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ  
أَيْمَانُكُمْ مِنْ فِتْيَانِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ...»<sup>۸۹</sup>

و آن‌ها که توانایی ازدواج با زنان آزاد مسلمان را ندارند؛ با کنیزان مؤمنی  
که در اختیار دارید ازدواج کنند...

در این آیه، جواز ازدواج با کنیزان منوط به ایمان شده عدم اختصاص این قید به  
کنیزان اجماعی است. پس صحت ازدواج با همه زنان چه کنیز، چه آزاد متوقف بر  
ایمان آن‌هاست.

دیگر این که وقتی در صورت عدم استطاعت، ازدواج با کنیز غیر مؤمن جایز نباشد  
در صورت استطاعت به طریق اولی ازدواج با حره کافر جایز نیست.<sup>۹۰</sup>

### نقد دلیل:

استدلال اول مبتنی بر مفهوم وصف است در حالی که طبق قول صحیح، وصف  
مفهوم ندارد و بر فرض که مفهوم وصف را بپذیریم اجماعی که بر اشتراک زنان آزاد  
و کنیزان در اعتبار قید ایمان ادعا شده ناتمام است، چون برخی از قداما در حالی که  
ازدواج با کنیز کافر را نهی کرده‌اند ازدواج با کافر آزاده را تجویز می‌کنند.<sup>۹۱</sup> استدلال  
دوم نیز مبتنی بر اولویتی است که صحت ندارد بلکه نهی در کنیز، مؤکدتر است.

### آیه سوم:

«وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ»<sup>۹۲</sup>

به پیوند با زنان کافر پایبند نباشید.

بدون شک این آیه کریمه بر حرمت ازدواج مرد مسلمان با زن غیرمسلمان دلالت  
دارد، ولی چنان که ابن‌قدامه نوشته است<sup>۹۳</sup> به وسیله آیه پنج سوره مائده تخصیص  
خورده و به زنان مشرک اختصاص پیدا می‌کند.<sup>۹۴</sup> به همین دلیل اکثر فقهای اهل سنت

از این آیه برای استدلال بر فسخ نکاح زنان تازه‌مسلمان با شوهران غیر مسلمانشان استفاده کرده‌اند<sup>۹۵</sup> و برخی از آن‌ها برای اثبات حرمت ازدواج با زنان غیر کتابی به آن استدلال کرده‌اند<sup>۹۶</sup> و برخی دیگر برای فسخ نکاح مرد تازه‌مسلمان با همسر کافرش بهره برده‌اند.<sup>۹۷</sup>

**آیات دیگر:** افزون بر آنچه گذشت، صاحب جواهر<sup>۹۸</sup> با آیه کریمه «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ...»<sup>۹۹</sup> طبری<sup>۱۰۰</sup> به وسیله آیاتی که بر حبط عمل کنار دلالت دارند<sup>۱۰۱</sup> و برخی بزرگان امامیه<sup>۱۰۲</sup> با آیه کریمه «لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ...»<sup>۱۰۳</sup> بر حرمت ازدواج با زنان یهود و نصاری استدلال کرده‌اند. طبق آیه اول مودت کفار حرام است و ازدواج به نص قرآن موجب مودت می‌شود.<sup>۱۰۴</sup> پس ازدواج که سبب مودت است حرام می‌شود. آیات حبط عمل دلالت دارد که اعمال کفار بی‌اثر است و ازدواج با ایشان به دلیل این که یک طرف عقد به عهده ایشان است بی‌اثر می‌باشد. آیه سوم بر عدم مساوات به طور مطلق دلالت دارد پس ازدواج هم که موجب نفی مساوات می‌شود ممنوع است. ولی هیچ‌یک از این آیات بر حرمت دلالت ندارند چون مودتی که در آیه مجادله ممنوع شده مودتی است که به خاطر دین باشد نه از جهات دیگر مثل زناشویی<sup>۱۰۵</sup> موضوع آیه هم کسانی است که با خدا و رسول دشمنی دارند در حالی که می‌دانیم همه یهود و نصاری در مقام دشمنی با خدا و رسول نیستند، آیات حبط عمل نیز ناظر به آثار اخروی اعمال است نه آثار دنیوی، به همین دلیل رسول خدا(ص) خود با اهل کتاب معامله می‌کرد، از جمله با بسیاری از آن‌ها عقد ذمه بست. آیه مبارکه سوره حشر به قرینه ذیل خود ناظر به مراتب اخروی است و بر فرض که مراتب دنیوی را شامل شود عدم مساوات مستلزم حرمت ازدواج نیست. نتیجه این که این آیات هم بر حرمت ازدواج با زنان یهود و نصاری دلالت ندارند و بر فرض که چنین دلالتی داشته باشند با ادله جواز تخصیص می‌خورند.

### ادله قول اول (حرمت مطلق) از دیدگاه روایات اهل بیت

از طریق اهل بیت روایات زیادی در این باب وارد شده است این روایات را می‌توان در چهار دسته تنظیم کرد:

- اخباری که بر نسخ آیه حل<sup>۱۰۶</sup> دلالت دارند: مثل صحیح زراره از امام باقر(ع)<sup>۱۰۷</sup> و مرسله طبری از امام باقر(ع)<sup>۱۰۸</sup>



- روایاتی که بر حرمت ازدواج با اهل کتاب و نسخ آیه حل دلالت دارند: مثل موثقه حسن بن جهم از امام علی بن موسی الرضا<sup>(ع)</sup> ۱۰۹ و خبر زراره از امام باقر<sup>(ع)</sup> ۱۱۰.
- اخباری که از ازدواج با زنان اهل کتاب نهی می‌کنند: مثل خبر محمد بن مسلم از امام باقر<sup>(ع)</sup> ۱۱۱ و صحیح عبدالله بن سنان از امام صادق<sup>(ع)</sup> ۱۱۲.
- روایت قرب‌الاسناد: از امام صادق<sup>(ع)</sup> که حکایت از کراهت ازدواج با اهل حرب دارد. ۱۱۳.

تعدادی از روایاتی که در این ۴ دسته آمده از نظر سند غیر قابل اعتمادند. از دسته اول مرسله طبرسی به خاطر ارسال از دسته دوم، خبر زراره به خاطر درست واسطی و روایت قرب‌الاسناد به خاطر ابوالبختری وهب بن وهب.

سایر روایات هرچند از نظر سند، معتبر و قابل اعتمادند اما بر حرمت ازدواج با زنان یهودی و نصرانی دلالت ندارند. از دسته اول صحیح زراره به خاطر این که دلالت می‌کند آیه حل به وسیله دو آیه که در دو زمان مختلف نازل شده‌اند نسخ شده، در حالی که می‌دانیم اولاً آیه حل در سوره مائده قرار دارد و سوره مائده آخرین سوره‌ای است که نازل شده و نسخ حکم متأخر با حکم متقدم معنی ندارد ثانیاً نسخ یک حکم با دو ناسخ غیر هم‌زمان بی‌معنی است. از دسته دوم موثقه حسن بن جهم هرچند بر حرمت دلالت می‌کند، به دلیل این که حکم حرمت را به وسیله نسخ آیه سوره مائده اثبات می‌کند قابل تمسک نیست. از دسته سوم خبر محمد بن مسلم هرچند از طریق شیخ طوسی صحیح است بر مطلوب ما دلالت ندارد چون موضوع این خبر نصاری عرب است. نصاری عرب طایفه خاصی بودند که طبق روایات وارده با سایر نصاری تفاوت داشتند از این رو نه تنها ازدواج با آنها، بلکه حتی ذبیحه آنها نیز تحریم شده است. طبق بعضی روایات اگر مشرکین به هنگام ذبح نام خدا را ببرند ذبیحه آنها حلال می‌شود ولی ذبیحه نصاری عرب مطلقاً حرام است. ۱۱۴ در بعضی روایات نصاری بنی تغلب مشرکین عرب نام گرفته‌اند ۱۱۵ و در روایتی از علی<sup>(ع)</sup> آمده است: نصاری بنی تغلب از مسیحیت فقط به نوشیدن شراب عمل می‌کنند. ۱۱۶ بنابراین موضوع این خبر با یهودی و نصرانی که موضوع بحث ماست متفاوت است.

از دسته سوم صحیح ابن سنان امام می‌فرماید: من دوست ندارم مرد مسلمان با زن یهودی یا نصرانی ازدواج کند چون می‌ترسم فرزندش یهودی یا نصرانی شود. این جمله اولاً مشتمل بر نهی نیست و ثانیاً چون معلل شده دایره حکم به موارد وجود

علت محدود می‌شود.

نتیجه این که هیچ روایتی که از نظر سند معتبر باشد و به طور واضح بر حرمت ازدواج با زنان یهودی و نصرانی دلالت کند در دست نداریم بر فرض که چنین روایتی در دست باشد، با ادله جواز برابری نمی‌کند.

### ادله قول اول (حرمت مطلق) از دیدگاه روایات اهل سنت

**نهی خلیفه دوم:** در جوامع روایی اهل سنت<sup>۱۱۷</sup> اخباری نقل شده که طبق آن‌ها خلیفه دوم به چند نفر که زن یهودی یا نصرانی داشتند دستور داد از آن‌ها جدا شوند و به بعضی از آن‌ها گفت طلاق لازم نیست چون طلاق در صورتی جایز است که نکاح جایز باشد.<sup>۱۱۸</sup>

**قول عبدالله بن عمر:** ابن عمر در جواب کسی که درباره ازدواج با زنان اهل کتاب پرسیده بود، آیه سوره بقره را که بر حرمت دلالت می‌کند تلاوت کرد<sup>۱۱۹</sup> و طبق روایتی، گفت شرکی بزرگ‌تر از این نمی‌دانم که زنی، عیسی یا یکی دیگر از بندگان خدا را پروردگار خود بداند.<sup>۱۲۰</sup>

### نقد و بررسی

گفتنی است که هیچ‌یک از علمای اهل سنت قائل به حرمت ازدواج با زنان یهود و نصاری نیستند و این ادله را تنها در مقام بحث آورده‌اند و اگر این ادله هیچ ایرادی جز اعراض علمای اهل سنت نداشت برای ضعف آن‌ها کافی بود.

افزون بر این دانشمندان اهل سنت موضع ابن عمر را به احتیاط نسبت داده و گفته‌اند چون از نسخ آیه سوره بقره با خبر نبوده در این مسئله توقف کرده است.<sup>۱۲۱</sup> روایت نهی خلیفه نیز اولاً معارض است با روایتی که نشان می‌دهد ایشان ازدواج با اهل کتاب را تجویز کرده است.<sup>۱۲۲</sup> ثانیاً نهی او بنا به نوشته بیهقی نهی تنزیه و کراهت است<sup>۱۲۳</sup> چون به طور قطعی از ادامه زناشویی نهی نکرده است<sup>۱۲۴</sup> و بر فرض که از این دو اشکال صرف نظر کنیم با قول بسیاری از صحابه معارض می‌شود.<sup>۱۲۵</sup>

### اصل عمل

تعدادی از دانشمندان اهل سنت<sup>۱۲۶</sup> به صراحت نوشته‌اند، اصل اولیه در نکاح،



حرمت است. منظور از نکاح در این جمله، پیامدهای عقد مثل لمس، نظر و مباشرت، و مراد از اصل استصحاب حرمت است. وقتی ادله جواز و حرمت با هم تعارض کنند، تأثیر عقد مشکوک می‌شود و می‌توان حرمت یقینی پیش از عقد را استصحاب کرد. اصل به این معنا صحیح است ولی در صورتی جریان پیدا می‌کند که دلیلی اجتهادی در دست نباشد، حال آنکه در محل بحث ما ادله جواز بر ادله منع مستولی می‌شوند و تساقط لازم نمی‌آید. علاوه بر این که اصل در خود نکاح، جواز و صحت است چرا که نکاح عقد مصلحت است و اصل در مصالح جواز استیفاء است.<sup>۱۲۷</sup>

#### ادله قول دوم (جواز مطلق)

برای این قول به سه دلیل می‌توان تمسک کرد:

#### ادله قول دوم (جواز مطلق) از دیدگاه قرآن کریم

«الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ ... وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجْرَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ...»<sup>۱۲۸</sup>

امروز برای شما حلال شد... و زنان پاکدامن اهل کتاب به شرطی که مهریه ایشان را بپردازید و پاکدامن باشید و زناکار نباشید و رابطه دوستی مخفیانه برقرار نکنید...

دلالت این آیه بر جواز ازدواج با زنان اهل کتاب واضح است.

#### ادله قول دوم (جواز مطلق) از دیدگاه روایات

اخبار زیادی بر جواز ازدواج با زنان یهودی و نصرانی دلالت دارند که دلالت برخی از آنها مستقیم و برخی دیگر غیرمستقیم است.

مهم‌ترین اخباری که به طور مستقیم بر جواز دلالت دارند عبارت است از صحیح معاویه بن وهب از امام صادق<sup>(ع)</sup><sup>۱۲۹</sup> که حضرت با کراهت آن را تجویز می‌کند. صحیح ابوبصیر از امام باقر<sup>(ع)</sup><sup>۱۳۰</sup> که حضرت اجازه می‌دهد مرد با آن که یک زن نصرانی دارد با یک زن یهودی هم ازدواج کند. موثقه مضمرة سماعه<sup>۱۳۱</sup> که اضمارش با وجاهت سماعه جبران می‌شود در این موثقه اصل جواز مسلم انگاشته شده است. صحیح

هشام بن سالم از امام صادق (ع) <sup>۱۳۲</sup> که در آن اصل جواز مسلم انگاشته شده و به خاطر آن که مرد، زن مسلمانی دارد صحت ازدواج به رضایت همسر مسلمانش مشروط شده است.

مهم‌ترین اخبار دسته دوم روایاتی است که درباره احکام مختلف زوجیت با غیرمسلمان مثل لعان، ظهار، میراث، طلاق، عده، حق قسم و سایر حقوق و وظایف همسر ذمی بحث می‌کنند مثل صحیح جمیل بن دراج از امام صادق (ع) <sup>۱۳۳</sup> که بر جریان لعان و عدم توارث بین مرد مسلمان و زن یهودی و نصرانی دلالت دارد؛ و معتبره عبدالرحمن بن ابی عبدالله از امام صادق (ع) <sup>۱۳۴</sup> که نشان می‌دهد حق قسم زن نصرانی نصف زن مسلمان است و روایت ابوولاد حناط از امام صادق (ع) <sup>۱۳۵</sup> که دلالت می‌کند مرد مسلمان از زن ذمی ارث می‌برد ولی او از شوهر مسلمانش ارث نمی‌برد.

### محمل‌های نادرست

از آنجا که روایات این باب مخصوصاً روایاتی که به طور مستقیم بر جواز دلالت دارد از نظر سند و دلالت اشکالی ندارد فقهای امامیه در صدد حمل آن‌ها بر قیود مختلفی برآمده و آن‌ها را به شش صورت مختلف حمل کرده‌اند که اگر یکی از آن‌ها پذیرفته شود نمی‌توان به استناد این روایات به جواز به طور مطلق حکم کرد. این وجوه عبارتند از:

**ازدواج موقت:** اکثر فقهای امامیه ادله جواز را بر ازدواج موقت حمل کرده و در نتیجه به جواز ازدواج موقت و حرمت ازدواج دائم فتوی داده‌اند <sup>۱۳۶</sup> به دلیل آن که در آیه سوره مائده از مهریه زنان اهل کتاب به اجر تعبیر شده است <sup>۱۳۷</sup> و اجر نامی است که قرآن کریم بر مهریه ازدواج موقت نهاده است. <sup>۱۳۸</sup> ولی این حمل، صحیح نیست چون اجر بر مطلق مهر اطلاق نمی‌شود <sup>۱۳۹</sup> چنانکه قرآن کریم آن را بر مهر ازدواج دائم نیز اطلاق کرده است. <sup>۱۴۰</sup>

**ضرورت:** شیخ طوسی <sup>۱۴۱</sup> و علامه حلی <sup>۱۴۲</sup> روایات جواز را به صورت ضرورت، حمل کرده‌اند چرا که دو روایت بر جواز در حال ضرورت دلالت دارند. ولی اولاً روایات زیادی بر جواز در حال اختیار دلالت می‌کنند ثانیاً همان دو روایت نیز بر حرمت در حال اختیار دلالت ندارند.

**ادامه زناشویی:** برخی از فقها ادله جواز را بر ادامه زناشویی حمل کرده‌اند <sup>۱۴۳</sup> ولی



این حمل برخلاف آیه سوره مائده و اخباری است که بر ازدواج ابتدایی دلالت دارند. **تقیه:** شیخ طوسی اخبار جواز را بر تقیه، حمل کرده است<sup>۱۴۴</sup> ولی این حمل، پذیرفته نیست چون صدور این همه روایت در مقام تقیه ممکن نیست. چرا که تقیه در مقام ضرورت جایز می‌شود و طبق قاعده «الضرورات تقدر بقدرها» پس از رفع ضرورت، جواز آن برداشته می‌شود و بر فرض که روایات را بر تقیه حمل کنیم آیه سوره مائده و روایات متعه<sup>۱۴۵</sup> را نمی‌توان بر تقیه حمل کرد. نتیجه آنکه ازدواج دائم ابتدائی با زنان یهودی و نصرانی جایز است.

### ❁ ازدواج موقت با زنان یهود و نصاری

در فقه امامیه، ازدواج موقت با زنان یهودی و نصرانی قولی پرگوینده بلکه با اندکی تسامح تنها قول موجود می‌باشد. ولی فقهای اهل سنت، به دلیل آنکه با اصل ازدواج موقت مخالفند، اصلاً این مسئله را مطرح نکرده‌اند.

### ادله جواز ازدواج موقت با زنان یهود و نصاری

پیش از ذکر ادله، تذکر این نکته ضروری است که چون جواز نکاح متعه در جای خود با ادله کافی از کتاب و سنت به اثبات رسیده است ما در این مقال فقط به ادله‌ای که به طور خاص بر جواز متعه اهل کتاب دلالت دارند، می‌پردازیم: **اولویت:** اولین دلیل بر جواز متعه اهل کتاب، اولویت است به این معنی که همه دلیل‌هایی که بر جواز ازدواج دائم با زنان یهودی و نصرانی دلالت دارند به طریق اولی بر جواز متعه ایشان هم دلالت می‌کنند، چون ازدواج موقت سهل‌تر و دارای شرایط کمتری است.

**روایات:** در این باب به طور کلی پنج روایت به دست آمده است، سه روایت ضعیف و دو روایت معتبر، ما به ذکر این دو بسنده می‌کنیم:  
الف) معتبره زراره: «قال سمعته يقول: لا بأس أن يتزوج اليهودية والنصرانية متعةً و عنده امرأة»<sup>۱۴۶</sup> مرد با آنکه زنی دارد، اشکال ندارد با زنان یهودی و مسیحی ازدواج موقت کند.

سند این روایت تا زراره معتبر است و اضمارش به خاطر و جاهت زراره، به اعتبار سند ضرری نمی‌رساند. دلالتش بر جواز متعه اهل کتاب نیز واضح است. مستفاد از

این روایت این است که جواز متعه زنان یهود و نصاری در شرایط عادی، روشن و مسلم بوده است، به همین دلیل تنها حکم به صورتی بیان شده که مرد مسلمان همسر مسلمانی داشته باشد.

ب) صحیحہ اسماعیل بن سعد اشعری: «قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَتَمَتَّعُ مِنَ الْيَهُودِيَّةِ وَالنَّصْرَانِيَّةِ قَالَ لَا أَرَى بِذَلِكَ بَأْسًا»<sup>۱۴۷</sup> پرسیدم آیا مرد می تواند با زنان یهودی و نصرانی ازدواج موقت کند؟ فرمود: اشکالی در آن نمی بینم.

دلالت این خبر، واضح و سندش صحیح است. اگرچه به خاطر اضممار از اعتبار سندش کاسته می شود ولی با توجه به تأیید روایات دیگر<sup>۱۴۸</sup> می توان به آن عمل کرد. ضرورت اعتقاد به متعه: تنها موضوع قابل بحث در ذیل این مسئله این است که طبق بعضی از نصوص، متعه فقط برای کسی حلال است که به آن معتقد باشد، اما کسانی که جواز آن را معتقد نیستند حق ندارند به صورت موقت ازدواج کنند. صدوق به طور مرسل از امام رضا<sup>(ع)</sup> نقل کرده است: «الْمُتَعَةُ لَا تَحِلُّ إِلَّا لِمَنْ عَرَفَهَا وَ هِيَ حَرَامٌ عَلَى مَنْ جَهَلَهَا»<sup>۱۴۹</sup> متعه فقط برای کسی حلال است که آن را بشناسد، ولی برای کسی که آن را قبول ندارد حرام است.

طبق این حدیث، متعه زنان غیر مسلمان جایز نیست و باطل است چون آن ها اعتقادی به حلیت متعه ندارند پس عقد از طرف آن ها صحیح نیست و چون صحت و فساد عقد قابل تبعیض نیست از دو طرف فاسد می شود. ولی این اشکال وارد نیست چون: اولاً ظاهر این روایت این است که در صدد تعیین وظیفه مردان است و نظری به تکلیف زنان ندارد. ثانیاً در صدد تحریم آن بر مسلمانان غیر شیعه است که جواز متعه را باور ندارند. ثالثاً بر فرض که در مورد زن و مرد مسلمان و غیر مسلمان صادق باشد، می توان آن را بر حکم تکلیفی حمل کرد، یعنی اگرچه عقد صحیح است ولی آن شخص گناهکار است و حکم تکلیفی نسبت به طرفین عقد قابل تفکیک است.

### ❖ ازدواج با زنان یهودی و نصرانی در صورتی که مرد همسری مسلمان دارد

این مسئله به رغم این که در کتب روایی شیعه مطرح شده در کتب فقهی مورد بی توجهی قرار گرفته است زیرا، از فروع جواز ازدواج با زنان اهل کتاب است و می دانیم که مشهور فقهای امامیه ازدواج با زنان اهل کتاب را حتی در غیر این صورت جایز نمی دانند از فقهای اهل سنت شافعی ها<sup>۱۵۰</sup> و حنفی ها<sup>۱۵۱</sup> به جواز آن فتوی داده اند.





عبدالرزاق صنعانی از زهری و قتاده آورده است که ازدواج با یهودی برای مردی که همسری مسلمان دارد جایز است<sup>۱۵۲</sup> و از دیگران این حکم را درباره زن نصرانی نقل کرده است.<sup>۱۵۳</sup> ابن جنید نیز از متقدمین خود ازدواج با هر دو فرقه را در فرض مسئله روایت کرده<sup>۱۵۴</sup> ولی ابن شیبیه از ابن عباس آورده است که او چنین ازدواجی را خوش نداشت.<sup>۱۵۵</sup>

برای بررسی این مسئله از منظر فقه شیعه پیش از ملاحظه روایات می‌توان نظر فقها را در مسائل مشابه ملاحظه کرد. در فقه دو مسئله با مسئله مورد بحث ما شباهت دارد.

۱. ازدواج با زنی که عمه یا خاله‌اش در عقد انسان است.

۲. ازدواج با کنیز در صورتی که مرد همسری آزاده است.

مسئله دوم با مسئله ما قرابت بیشتری دارد، چنان که لسان ادله هر دو مسئله مشترک است بنابراین، این مسئله را به طور خلاصه بررسی می‌کنیم. مردی که همسری آزاده دارد در صورتی می‌تواند با کنیز ازدواج کند که همسرش راضی باشد و در صورتی که بدون اذن او عقد کند، صحت عقدش متوقف بر رضای اوست. صاحب جواهر نسبت به صدر این مسئله، ادعای اجماع<sup>۱۵۶</sup> و گروه زیادی از فقها نیز به آن تصریح کرده‌اند. ولی ذیل مسئله، مورد اختلاف است؛ گروهی از فقها وقوع این عقد را مشروط می‌دانند؛ به این معنا که این عقد را به صورت معلق منعقد می‌شود و زوجه آزاده مختار است که این عقد را فسخ یا تنفیذ کند. بنابراین، اگر نسبت به وقوع آن راضی باشد قطعی، وگرنه فسخ می‌شود.<sup>۱۵۷</sup>

گروهی دیگر حکم به بطلان عقد کرده‌اند،<sup>۱۵۸</sup> شیخ طوسی این حکم را اجماعی شمرده است.<sup>۱۵۹</sup>

اما روایاتی که در این باب وارد شده بر قول اول دلالت دارند که از آن جمله است: خبر حدیقه بن منصور: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ<sup>(ع)</sup> عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ أُمَّةً عَلَى حُرَّةٍ لَمْ يَسْتَأْذِنْهَا قَالَ يُفَرِّقُ بَيْنَهُمَا قُلْتُ عَلَيْهِ أَدَبٌ قَالَ نَعَمْ اثْنَا عَشَرَ سَوْطًا وَ نِصْفُ ثَمْنِ حَدِّ الزَّانِي وَ هُوَ صَاحِبُ»<sup>۱۶۰</sup>

از امام صادق<sup>(ع)</sup> درباره مردی که همسری آزاده دارد و بدون اذن او با کنیزی ازدواج کرده سؤال کردیم. فرمود: باید جدا شود. گفتیم: آیا باید ادب شود: فرمود آری دوازده و نیم تازیانه که یک هشتم حد زانی است در حال خواری به او زده می‌شود.

این روایت به خاطر ابوالفضل شیبانی که در طریق شیخ طوسی به بزوفری قرار دارد ضعیف است. شیخ، تضعیف او را به گروهی از اصحاب نسبت داده است.<sup>۱۶۱</sup>

خبر سماعه: «عن ابی عبدالله رجل تزوج امه علی حره. فقال: إن شاءت الحرّة أن تُقیم مع الأمة أقامت وإن شاءت ذهبت إلى أهلها قلت له فإن لم یرض بذهابها أله علیها سبیل قال لا سبیل له علیها إذا لم ترض بالمقام قلت فذهابها إلى أهلها هو طلاقها قال نعم إذا خرجت من منزله اعتدت ثلاثة قروء أو ثلاثة أشهر ثم تتزوج إن شاءت»<sup>۱۶۲</sup>

از امام صادق<sup>(ع)</sup> درباره مردی که زنی آزاده دارد و با کنیزی ازدواج می کند سؤال شد. فرمود: زن آزاده اگر خواست با کنیز به سر برد بماند و اگر خواست، به نزد خانواده خود برگردد. گفتم: اگر راضی نشد و به نزد خانواده خود رفت و نخواست با کنیز به سر برد آیا مرد بر او تسلطی دارد؟ فرمود: اگر زن وقتی می فهمد راضی نشود مرد تسلطی بر او ندارد. گفتم: وقتی به نزد خانواده اش می رود این رفتن به منزله طلاق اوست؟ فرمود: آری از وقتی که از منزل

شوهرش خارج می شود سه ماه یا سه حیض عده نگه دارد آن گاه اگر خواست ازدواج کند.

توضیح: سند این روایت نیز ضعیف است.

اکنون به روایت محل بحث می پردازیم. درباره این مسئله پنج روایت معتبر به دست ما رسیده است:

- صحیح محمد بن مسلم از امام باقر<sup>(ع)</sup>: «لَا تَتَزَوَّجِ الْيَهُودِيَّةَ وَ النَّصْرَانِيَّةَ عَلَى الْمُسْلِمَةِ»<sup>۱۶۳</sup>

وقتی همسری مسلمان داری با زنان یهودی و نصرانی ازدواج نکن.

- مضمهره سماعه بن مهران: «سَأَلْتُهُ عَنِ الْيَهُودِيَّةِ وَ النَّصْرَانِيَّةِ أَيْتَزَوَّجُهَا الرَّجُلُ عَلَى الْمُسْلِمَةِ قَالَ لَا وَ يَتَزَوَّجُ الْمُسْلِمَةَ عَلَى الْيَهُودِيَّةِ وَ النَّصْرَانِيَّةِ»<sup>۱۶۴</sup>

از ایشان پرسیدم: آیا مرد وقتی همسر مسلمان دارد می تواند با زن یهودی و نصرانی ازدواج کند؟ فرمود: نه بلکه اگر همسر یهودی و نصرانی دارد می تواند با زنی مسلمان ازدواج کند.

- صحیح ابوبصیر از امام صادق<sup>(ع)</sup>: «لَا تَتَزَوَّجُوا الْيَهُودِيَّةَ وَ لَا النَّصْرَانِيَّةَ عَلَى حُرَّةٍ مُتَعَةً»



وَ غَيْرِ مُتَعَةٍ»<sup>۱۶۵</sup>

وقتی همسری آزاده دارید با یهودی و نصرانی چه به صورت متعه و چه به صورت غیر متعه ازدواج نکنید.

- معتبره عبدالرحمن ابی عبدالله از امام صادق<sup>(ع)</sup>: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) هَلْ لِلرَّجُلِ أَنْ يَتَزَوَّجَ النَّصْرَانِيَّةَ عَلَى الْمُسْلِمَةِ وَالْأُمَّةَ عَلَى الْحُرَّةِ فَقَالَ لَا تَزَوَّجْ وَاحِدَةً مِنْهُمَا عَلَى الْمُسْلِمَةِ وَ تَزَوَّجِ الْمُسْلِمَةَ عَلَى الْأُمَّةِ وَ النَّصْرَانِيَّةَ»<sup>۱۶۶</sup>

از امام صادق پرسیدم: آیا کسی که همسری مسلمان دارد می‌تواند با زنی نصرانی ازدواج کند و کسی که همسری آزاده دارد می‌تواند با کنیزی ازدواج کند؟ فرمود: به هیچ‌یک از این صورت ازدواج نکنند ولی اگر همسری نصرانی یا کنیز دارد می‌تواند با مسلمان ازدواج کند.

- صحیح هشام بن سالم از امام صادق<sup>(ع)</sup> درباره مردی که همسری مسلمان دارد و با زنی ذمی ازدواج می‌کند: «قال: يُفَرِّقُ بَيْنَهُمَا وَيَضْرِبُ ثَمَنَ حَدِّ الزَّانِي اثْنَيْ عَشَرَ سَوْطًا وَ نَصْفًا فَإِنْ رَضِيَتِ الْمُسْلِمَةُ ضَرْبَ ثَمَنِ الْحَدِّ وَ لَمْ يُفَرِّقْ بَيْنَهُمَا»<sup>۱۶۷</sup>  
فرمود: آن‌ها را از هم جدا می‌کنند و یک هشتم حد زانی یعنی دوازده و نیم ضربه تازیانه به مرد می‌زنند. اگر همسر مسلمانش راضی شود او را حد می‌زنند ولی از هم جدایشان نمی‌کنند.

### از مجموع آن چه گذشت مطالب ذیل استفاده می‌شود:

۱. در صورتی که مرد همسری مسلمان دارد حق ندارد بدون اذن او با زنی کتابی ازدواج کند، ولی در صورتی که او اجازه دهد ازدواج بدون اشکال است، چرا که تنها دلیل منع در صورت اذن همسر مسلمان این است که تعدادی از روایات به طور مطلق از این ازدواج نهی کرده‌اند ولی این روایت برای منع کافی نیست. چون برای دلالت این روایت بر منع تنها به این صورت می‌توان استدلال کرد که نهی در معاملات هم گاهی همانند عبادات، مقتضی فساد است، چرا که نهی در معاملات گاهی ارشاد به یکی از ارکان عقد می‌کند، در این صورت مقتضی فساد است و محل بحث ما از این قبیل است.

ولی این دلیل ناتمام است، چون روایات یادشده، به وسیله صحیح هشام مقید شده و نهی به صورت عدم اذن، اختصاص می‌یابد. علاوه بر این از بعضی روایات استفاده

می‌شود که نهی از ازدواج مردی که همسری مسلمان دارد، به خاطر احترام همسر اول است و در صورتی که او خود راضی باشد ازدواج مانعی ندارد؛ لذا در باب ازدواج، فقط به خاطر احترام عمه و خاله از چنین ازدواجی نهی کرده است پس اگر او خود اذن دهد مانعی ندارد.<sup>۱۶۸</sup>

در محل بحث ما روشن است که جمع بین مسلمان و کتابی مثل جمع بین دو خواهر، حرام نیست چرا که ازدواج با زن مسلمان بعد از ازدواج با زن کتابی در مضمهره سماعه و عبدالرحمن بن ابی عبدالله و صحیح ابی بصیر مرادی<sup>۱۶۹</sup> تجویز شده است بنابراین معلوم می‌شود نهی از این ازدواج به خاطر حرمت زن مسلمان است و در صورتی که خود او اذن دهد ازدواج مانعی ندارد.

۲. در صورتی که زن مسلمان از ازدواج با زن کتابی منع کند ازدواج باطل است.  
۳. در صورتی که زن مسلمان نهی نکرده و اذن هم نداده است، اگر مرد اقدام به ازدواج کند دو صورت متصور است:

الف) این که پس

از ازدواج، زن مسلمان راضی نشود. در این صورت ممکن است کسی بگوید ازدواج

در صورتی که مرد همسری مسلمان دارد حق ندارد بدون اذن او با زنی کتابی ازدواج کند، ولی در صورتی که او اجازه دهد ازدواج بدون اشکال است.

باطل است، همان طور که ابن‌ادریس<sup>۱۷۰</sup> و محقق<sup>۱۷۱</sup> در مسئله ازدواج برادرزاده و خواهرزاده همسر اول ملتزم شده‌اند و محقق کرکی<sup>۱۷۲</sup> احتمال داده است زیرا اولاً: در بعضی روایات از این ازدواج نهی شده و نهی در صورتی که به یکی از ارکان عقد برگردد مقتضی فساد است. در این جا رضایت همسر مسلمان، شرط صحت عقد است و وقتی عقد واقع شده شرط صحت آن محقق نبوده بنابراین عقد باطل است. محقق کرکی برای اثبات بطلان عقد خواهرزاده و برادرزاده به این دلیل تمسک کرده است. ثانیاً: در خبر حسن بن زیاد<sup>۱۷۳</sup> تصریح شده که چنین نکاحی باطل است.

ولی هیچ‌یک از این دو دلیل تمام نیست، زیرا دلیل اول اگر در محل خود تمام باشد و چنان که محقق کرکی ادعا کرده از اخبار استفاده شود که رضایت عمه و خاله قبل از عقد شرط صحت است در محل بحث ما تمام نیست، چون مستفاد از صحیح هاشم این است که رضایت همسر مسلمان قبل از عقد، شرط منحصر به فرد نیست



بلکه رضایت بعد از عقد می‌تواند جایگزین آن شود.

اما خبر حسن بن زیاد علاوه بر این که ضعیف است می‌توان بطلان در آن را به صورت عدم رضایت حمل کرد. قرینه این حمل، صحیح هشام است که در آن آمده است: در صورتی که همسر مسلمان راضی شود لازم نیست از هم جدا شوند. بنابراین قول، صحیح این است که بگوییم نکاح به صورت متزلزل واقع می‌شود و لزوم آن به اجازه همسر مسلمان منوط است، اگر او اجازه داد نکاح صحیح و لازم و گرنه باطل می‌باشد.

این قول را علامه در مسئله نکاح کنیز و نکاح برادرزاده و خواهرزاده در بیشتر کتب خود<sup>۱۷۴</sup> و شهید ثانی نیز پذیرفته است.<sup>۱۷۵</sup>

#### در پایان این مسئله، سه مطلب را یادآور می‌شویم:

۱. در مسائل مشابه این مسئله، گروهی از اصحاب قائل شده‌اند همسر سابق علاوه بر این که می‌تواند عقد همسر دوم را فسخ یا امضا کند می‌تواند عقد خویش را نیز فسخ کند. در مسئله ازدواج برادرزاده و خواهرزاده همسر سابق شیخ مفید، شیخ طوسی، ابن براج، ابن حمزه و سلار این قول را پذیرفته‌اند. از این رو، یکی از احتمالات در مسئله ما نیز همین است که بگوییم همسر مسلمان می‌تواند عقد زن کتابی یا عقد خویش را فسخ یا امضا کند. ولی همان‌طور که بعضی از فقها در آن مسئله گفته‌اند از آن جا که عقد سابق صحیح و لازم منعقد شده است و جهی برای بطلان و تزلزل آن نیست.<sup>۱۷۶</sup>

اما این که بعضی گفته‌اند صحت عقد لاحق، موجب تزلزل عقد سابق می‌شود سخن تمامی نیست، چون عقد دوم متزلزل است و صحت آن به هیچ وجه مستلزم تزلزل عقد سابق نمی‌شود و با تسلط همسر سابق بر فسخ عقد لاحق، غرض شارع حاصل می‌شود، لذا محقق کرکی قول مخالف را پذیرفته است.<sup>۱۷۷</sup>

۲. دیدیم که در صحیح هشام برای مردی که بدون اذن همسر مسلمانش به عقد زن کتابی اقدام کرده بود تعزیری مساوی یک هشتم حد زانی مقرر شده است، خواه همسر مسلمان پس از عقد راضی شود یا نه. هرچند ظاهر روایت این است که این تعزیر برای نفس عقد مقرر شده، همان‌طور که محقق کرکی<sup>۱۷۸</sup> در مسئله عقد کنیز تصریح کرده است این تعزیر برای صورتی است که مرد با علم به تحریم پس از عقد،

به مباشرت اقدام می‌کند.

نکته دیگر این که ظهور روایت در آن چه گفته شد ظهور ابتدایی است و از تقدیر تعزیر با حد زانی استفاده می‌شود که این تعزیر برای نفس عقد نیست، بلکه برای مباشرت است که از سنخ زناست و اعتبار آن را تأیید می‌کند.

۳. حکم متعه در فرض مسئله: آن چه گذشت حکم ازدواج دائم بود، اکنون باید حکم متعه را بررسی کرد. بدون شک در صورتی که همسر مسلمان اجازه دهد، متعه زنان کتابی جایز است. بنابراین تمام ادله‌ای که بر جواز ازدواج دائم در صورت مفروض دلالت می‌کنند به اولویت، متعه را نیز شامل می‌شوند.

اکنون سؤال این است که آیا بدون اذن، متعه جایز است یا همانند ازدواج دائم منوط به اذن است. با توجه به این که صحیح ابوبصیر<sup>۱۷۹</sup> به تفصیل از هر نوع ازدواجی بدون اذن همسر نهی کرده است، باید بگوییم متعه نیز منوط به اذن است، ولی در باب متعه، دو روایت مرسله ابن فضال<sup>۱۸۰</sup> و معتبره زراره<sup>۱۸۱</sup> به طور مطلق بر جواز ازدواج موقت در فرض مسئله

دلالت دارند، لسان این

در صورتی که زن مسلمان از ازدواج با زن کتابی منع کند ازدواج باطل است. باصحاح

دو روایت به گونه‌ای

است که با اطمینان

می‌توان گفت در صورت عدم رضایت همسر مسلمان هم متعه جایز است.

بنابراین در این باب با دو دسته دلیل مواجهیم. صحیح ابوبصیر که جواز متعه را همانند عقد دائم بر اذن همسر مسلمان منوط کرده و دو روایت دیگر که به طور مطلق بر جواز دلالت دارند. در وهله اول ممکن است بگوییم چون صحیح ابوبصیر سند معتبرتری دارد بر دو خبر دیگر ترجیح داده می‌شود، ولی از آن جا که روایت زراره نیز معتبر است و هیچ‌یک از فقها به مفاد صحیح ابوبصیر عمل نکرده و اذن همسر مسلمان را در جواز متعه شرط نکرده‌اند، می‌گوییم متعه زنان کتابی بدون اذن همسر مسلمان جایز است. از این رو حر عاملی نهی از متعه را در صحیح ابوبصیر بر کراهت حمل کرده است.<sup>۱۸۲</sup>



## ❁ ادامه زناشویی با زنان یهود و نصاری

موضوع این بحث به دو صورت تصور می‌شود:

الف: مردی غیرمسلمان همسری یهودی یا نصرانی داشته باشد و خود مسلمان شود.

ب: زن مسلمان مرتد شود و به دین یهود یا نصاری در آید.

بنابراین دو مسئله مطرح است:

### مسئله اول: ادامه زناشویی مرد مسلمانی که همسرش مرتد شده

یکی از مبانی در مورد مرتد این است که بر دین جدید تقریر نمی‌شود و حتی اگر ادعا کند یهودی یا مسیحی شده با او مانند مشرک معامله می‌شود. بنابراین وقتی زن مرتد شود حکم پیدا می‌کند، پس این مسئله فرض صحیحی ندارد و باید در مقامی دیگر از آن بحث کرد.

### مسئله دوم: ادامه زوجیت مردی که مسلمان شده با همسر اهل کتاب خویش

بدیهی است که فقهای اهل سنت که در ازدواج ابتدایی قائل به جواز شده‌اند در این مسئله به طریق اولی فتوی به جواز می‌دهند. امام شافعی به صراحت فتوی داده است که اگر کافری مسلمان شود و همسری کتابی داشته باشد، نکاحشان فسخ نمی‌شود.<sup>۱۸۳</sup> فقهای شافعی نیز در این مسئله از او پیروی کرده‌اند.<sup>۱۸۴</sup> همچنین قیروانی<sup>۱۸۵</sup> و الآبی<sup>۱۸۶</sup> از مالکی‌ها، سرخسی<sup>۱۸۷</sup> از حنفی‌ها، بهوتی<sup>۱۸۸</sup> از حنبلی‌ها، به بقای نکاح ملتزم شده‌اند. ناگفته پیداست که ذکر این تعداد از فقهای مذاهب اربعه به معنی مخالفت دیگران نیست، چون سایر فقها نیز ادامه زوجیت را پذیرفته‌اند چنان که شربینی بر آن ادعای اجماع کرده است.<sup>۱۸۹</sup>

از سایر مذاهب، ابن حزم<sup>۱۹۰</sup> و منهاجی<sup>۱۹۱</sup> نیز به نفی علقه زوجیت فتوی داده‌اند. در این مسئله فقهای امامیه نیز همه قائل به جواز شده‌اند<sup>۱۹۲</sup> و به تصریح محدث بحرانی<sup>۱۹۳</sup> و محقق کرکی<sup>۱۹۴</sup> اختلافی که در ازدواج ابتدایی بود به این مسئله سرایت نکرده است.

از این رو مسالک<sup>۱۹۵</sup> و ریاض<sup>۱۹۶</sup> بر آن ادعای اجماع شده است.

مستند این حکم علاوه بر آیه شریفه سوره مائده، روایات صحیح و معتبری است که در این باب وارد شده است از آن جمله است:

- صحیح عبدالله بن سنان از امام صادق (ع): «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ هَاجَرَ وَ تَرَكَ امْرَأَتَهُ مَعَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَحِقَتْ بِهِ بَعْدَ ذَلِكَ أَيْمُسِكُهَا بِالنِّكَاحِ الْأَوَّلِ أَوْ تَنْقَطِعُ عِصْمَتُهَا قَالَ بَلْ

يُمَسِّكُهَا وَ هِيَ اَمْرَاتُهُ»<sup>۱۹۷</sup> از امام صادق<sup>(ع)</sup> پرسیدم: مردی هجرت کرده و زنش را در میان مشرکین رها کرده سپس آن زن خود را به او رسانده است. آیا با همان نکاح اول با هم زندگی کنند یا علقه زوجیت آنها بریده شده، فرمود: با هم زندگی کنند همسر اوست.

این روایت با چهار سند صحیح از امام صادق<sup>(ع)</sup> روایت شده است.<sup>۱۹۸</sup> مضمون این روایت از دو جهت مطلق است یکی از جهت آیینی که زن بر آن باقی می ماند و دیگر از جهت مدت زمانی که زن از محلق شدن به شوهر خود تخلف می کند بنابراین حتی اگر پس از عده هم به او ملحق شود بر نکاح خود باقی است. روایات صحیح و معتبر دیگری<sup>۱۹۹</sup> هم در این باب وارد شده که برخی به طور صریح این حکم را به اهل کتاب مترتب کرده اند و چون یهود و نصاری به طور یقینی مصداق اهل کتاب هستند نتیجه می گیریم که اگر مرد کافر مسلمان شود و زنی یهودی یا مسیحی داشته باشد ازدواج آنها به حال خود باقی است و چنان که برخی از فقها<sup>۲۰۰</sup> به پیروی از اطلاق روایات تصریح کرده اند این حکم نسبت به قبل و بعد از دخول یکسان است.

### نتیجه بحث

- ازدواج مرد مسلمان با زنان یهودی و نصرانی دارای چهار صورت است:
۱. ازدواج ابتدائی دائم: در این مسئله همه فقهای اهل سنت قائل به جواز شده اند؛ ولی مشهور فقهای امامیه فتوی به حرمت داده اند. در بین فقهای امامیه چهار قول دیگر در جریان است که هر یک به نوعی جواز این ازدواج را نشان می دهند. ما در این گفتار با فقهای متقدم چون صدوقین و ابن ابی عقیل و جمعی از فقهای متأخر و معاصر، قائل به جواز شدیم.
  ۲. ازدواج موقت ابتدایی: فقهای اهل سنت به دلیل اشکالی که در اصل ازدواج موقت دارند، اصلاً متعرض این مسئله نشده اند، ولی فقهای شیعه همگی قائل به جواز شده اند.
  ۳. ازدواج ابتدایی مردی که همسری مسلمان دارد: از فقهای اهل سنت، شافعی ها و حنفی ها قائل به جواز شده اند. فقهای شیعه، به رغم طرح این مسئله در کتب روایی، در کتب فقهی متعرض آن نشده اند، ما در این گفتار به پیروی از روایات،





قائل به جواز مشروط شدیم.

۴. ادامه زناشویی با زنان یهودی و نصرانی: در این مسئله فقهای همه مذاهب اعم از شیعه و اهل سنت، قائل به جواز شده‌اند.

### کتاب‌نامه

۱. ابن ابی شیبیه، عبدالله بن محمد، المصنف، تحقیق سعیداللحام، اول بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱هـ.ق / ۱۹۸۹م.
۲. ابن ادریس، محمد بن منصور، سرائر، تحقیق گروه محققین، دوم قم، مؤسسه انتشارات اسلامی، ۱۴۱۱هـ.ق.
۳. ابن براج طرابلسی، عبدالعزیز، المهذب، تحقیق جمعی از محققین، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی، ۱۴۰۶هـ.ق.
۴. ابن حزم اندلسی، علی بن احمد، المحلی بالآثار، تحقیق احمد محمد شاکر، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۵. ابن حمزه، محمد بن علی طوسی، الوسيله الی نیل الفضیله، تحقیق محمد حسون، اول، قم، کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی، ۱۴۰۸هـ.ق.
۶. ابن رشد، محمد بن احمد، بدایه المجتهد و نهایه المقتصد، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۷. ابن زهره، حمزه بن علی، غنیة التروع الی علمی الاصول و الفروع، ابراهیم بهادری، اول قم، مؤسسه امام صادق، ۱۴۱۷هـ.ق.
۸. ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، بیروت، دار بیروت للطباعة و النشر، ۱۴۰۵هـ.ق / ۱۹۸۵م.
۹. ابن عابدین، علاء الدین، تکمله حاشیه رد المختار، تحقیق مکتبه البحوث و الدراسات، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵هـ.ق / ۱۹۹۵م.
۱۰. ابن عبدالبر، بن عبدالله، الاستذکار، تحقیق سالم محمد عطا - محمد علی معوض، اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۲۰۰۰م.
۱۱. ابن عربی، محمد بن عبدالله، احکام القرآن، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۶هـ.ق / ۱۹۹۶م.
۱۲. ابن قدامه، عبدالله بن احمد، المغنی، تحقیق جمعی از علما بیروت، دارالکتب العربی، بی تا.
۱۳. ابن قدامه، محمد بن احمد قدامه، الشرح الکبیر، تحقیق جمعی از علما، چاپ شده در حاشیه المغنی، بیروت، دارالکتب العربی، بی تا.
۱۴. ابن منظور، جمال الدین، لسان العرب، تصحیح امین محمد عبدالوهای و محمد صادق عبیدی، اول، بیروت، دار احیاء التراث العربی و مؤسسه تاریخ عربی، ۱۴۱۶هـ.ق / ۱۹۹۷م.
۱۵. ابن نجیم، عبدالله بن احمد نسفی مصری، البحر الرائق شرح کنز الدقائق، تحقیق ذکریا عمیرات، اول، بیروت، منشورات محمد علی بیضون - دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸هـ.ق / ۱۹۹۷م.
۱۶. ابوالصلاح حلبی، الکافی فی الفقه، تحقیق رضا استادی، اصفهان، کتابخانه عمومی امام امیرالمؤمنین، ۱۳۶۲هـ.ش / ۱۴۰۳هـ.ق.
۱۷. ابو حیان اندلسی، محمد بن یوسف، البحر المحیط، تحقیق صدقی محمد جمیل، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۰هـ.ق / ۲۰۰۰م.
۱۸. اصفهانی، سید ابوالحسن، وسیله النجاه، بی جا، بی تا، بی تا.
۱۹. امام خمینی، روح الله، تحریر الوسيله، دوم، مؤسسه انتشارات اسلامی، ۱۴۰۶هـ.ق / ۱۳۶۵هـ.ش.
۲۰. الآبی الازهری، عبدالسمیع، الثمر الدانی، بیروت، المکتبه الثقافیه، بی تا.
۲۱. بحرانی، یوسف، الحدائق الناضره فی احکام الطاهره، دوم، مؤسسه انتشارات اسلامی، ۱۴۱۴هـ.ق.
۲۲. البهوتی، منصور بن یونس، کشف القناع، تحقیق محمد حسن محمد حسن، اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸هـ.ق / ۱۹۹۷م.
۲۳. بیهقی، احمد بن حسین، السنن الکبری، اول، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۶هـ.ق / ۱۹۹۶م.
۲۴. تذکره الفقهاء، چاپ سنگی، المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه.

۲۵. تنوخی، سحنون بن سعید، المدونه الكبرى، للامام مالک بن انس، اول، مصر، چاپخانه سعادت، بی تا.
۲۶. جباران، محمدرضا، ازدواج با غیرمسلمان، اول، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۳ هـ.ش.
۲۷. جصاص، ابوبکر احمد بن علی، احکام القرآن، بی جا، دارالکتب العربی، ۱۴۱۷ هـ.ق/۱۹۹۷ م.
۲۸. حر عاملی، محمد بن حسن، وسایل الشیعه، تحقیق عبدالرحیم ربانی شیرازی، سوم، تهران.
۲۹. حصکفی، الذر المنخار، تحقیق مکتب البحوث و الدراسات، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ هـ.ق/۱۹۹۵ م.
۳۰. حلی علامه، حسن بن یوسف، تحریر الاحکام، چاپ سنگی، مشهد، مؤسسه آل البيت للطباعة والنشر، بی تا.
۳۱. حلی محقق، جعفر بن حسن، شرایع الاسلام، تحقیق عبدالحسین محمدعلی، دوم، بیروت، دارالاضواء، ۱۳۸۹ هـ.ق/۱۹۶۹ م.
۳۲. حلی، یحیی بن سعید، الجامع للشرایع، تحقیق جمعی از فضلا، قم، مؤسسه سیدالشهدا، ۱۴۰۵ هـ.ق.
۳۳. حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الاسناد، تحقیق مؤسسه آل البيت، اول، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۳۴. خوانساری، احمد، جامع المدارک، تعلیق علی اکبر غفاری، دوم، تهران، مکتبه الصادق، ۱۴۰۵ هـ.ق/۱۳۶۴ هـ.ش.
۳۵. خوبی، ابوالقاسم، منهاج الصالحین، پنجم، قم، بی نا، ۱۳۹۵ هـ.ق.
۳۶. راغب اصفهانی، مفردات، تحقیق ندیم مرعشلی، بی جا، المکتبه المرتضویه، بی تا.
۳۷. زبیدی، محمدمرتضی حسینی واسطی، تاج العروس من جواهر القاموس، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ هـ.ق/۱۹۹۴ م.
۳۸. زمشیری، الکشاف عن حقائق غوامص التنزیل، بی جا، بی نا، بی تا.
۳۹. زمشیری، محمود بن عمر، اساس البلاغه، تحقیق عبدالرحیم محمود.
۴۰. سرخسی، شمس الدین المبسوط، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۴ هـ.ق/۱۹۹۳ م.
۴۱. سلار حمزه بن عبدالعزیز، المراسم فی فقه الامامیه، تحقیق محمود بستانی، اول، قم، حریم، ۱۴۰۴ هـ.ق.
۴۲. سیدمرتضی، الانتصار، تحقیق سید محمدرضا سیدحسن، خراسان، نجف، حیدریه، ۱۳۹۱ هـ.ق/۱۹۷۱ م.
۴۳. سیوطی، عبدالرحمن، الاشتباه و النظائر فی الفروع، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۴۴. شافعی، (امام شافعی)، الایم، دوم، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ هـ.ق/۱۹۸۳ م.
۴۵. شربینی، محمد بن احمد، مغنی المحتاج، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۷۷ هـ.ق/۱۹۸۵ م.
۴۶. شقیطی، اضواء البیان، تحقیق مکتب البحوث و الدراسات، بیروت دارالفکر، ۱۴۱۵ هـ.ق/۱۹۹۵ م.
۴۷. شوکانی، محمد بن علی، نیل الاوطار، قاهره، دارالحدیث، بی تا.
۴۸. شهید ثانی، زین الدین بن علی، الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیه، تحقیق محمد کلاتر، دوم، بی جا، بی نا، بی تا.
۴۹. شهید ثانی، مسالک الافهام فی تنقیح شرایع الاسلام، تحقیق مؤسسه معارف اسلامی قم، مؤسسه معارف اسلامی، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۵۰. صدوق - المقنع، تحقیق مؤسسه امام هادی، قم، مؤسسه امام هادی، ۱۴۱۵ هـ.ق.
۵۱. صدوق، الهدایه فی الاصول و الفروع، مؤسسه امام هادی، اول، قم، مؤسسه امام هادی، ۱۴۱۸ هـ.ق.
۵۲. صدوق، محمد بن علی بن حسین، فقیه من لایحضره الفقیه، تحقیق علی اکبر غفاری، دوم، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی، بی تا.
۵۳. صنعانی، عبدالرزاق، المصنف، تحقیق حبیب الرحمن الاعظمی، بی جا، بیجنا، بی تا.
۵۴. طباطبایی، سیدعلی، ریاض المسائل، گروه تحقیق دارالهادی، اول، بیروت، دارالهادی، ۱۴۱۲ هـ.ق/۱۹۸۲ م.
۵۵. طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان، سوم، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۳ هـ.ق/۱۹۷۳ م.
۵۶. طباطبایی، یزدی، سیدمحمدکاظم، العروه الوثقی، دوم، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۴ هـ.ق/۱۹۸۴ م.
۵۷. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، تحقیق هاشم رسولی محلاتی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۹ هـ.ق.
۵۸. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، تحقیق سیداحمد حسینی، اول، تهران المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، ۱۳۸۶ هـ.ق.
۵۹. طوسی، الخلاف، تحقیق گروهی از محققین، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ هـ.ق.
۶۰. طوسی، الفهرست، تصحیح محمدصادق آل بحر العلوم، قم، الشریف الرضی، بی تا.



۶۱. طوسی، المسبوط فی فقه الامامیه، تصحیح محمدتقی کشفی، دوم، تهران، المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، ۱۳۸۷هـ.ق.
۶۲. طوسی، النهایه و نکتها، تحقیق مؤسسه انتشارات اسلامی، اول، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی، ۱۴۱۲هـ.ق.
۶۳. طوسی، تهذیب الاحکام، تصحیح محمد آخوندی، سوم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰هـ.ق/۱۳۶۴هـ.ش.
۶۴. طوسی، محمدبن حسن، الاستبصار، تصحیح محمد آخوندی، چهارم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳هـ.ش.
۶۵. فاضل هندی، بهاء‌الدین محمدبن حسن اصفهانی، کشف‌الثام، تحقیق مؤسسه النشر الاسلامی، اول، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶هـ.ق.
۶۶. فخر رازی، محمد، التفسیر الکبیر، سوم، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۶۷. فراهیدی، خلیل‌بن احمد، العین، تحقیق و ترتیب محمدحسن بکایی، اول، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی، ۱۴۰۴هـ.ق.
۶۸. فیروزآبادی، محمدبن یعقوب، القاموس المحیط، دوم، بیروت، دارالفکر، بی‌تا.
۶۹. فیومی، احمدبن محمد، المصباح المنیر، اول، قم، دارالهجره، ۱۴۰۵هـ.ق.
۷۰. قرطبی، محمدبن احمد انصاری، الجامع لاحکام القرآن، تصحیح احمد عبدالعظیم، بردونی، دوم، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷هـ.ق/۱۹۸۷م.
۷۱. قمی نیشابوری، حسن‌بن محمد، غرائب القرآن و رغائب الفرقان، چاپ شده در حاشیه تفسیر طبری، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۶هـ.ق/۱۹۸۶م.
۷۲. قواعد الاحکام، چاپ سنگی، قم، منشورات رضی، بی‌تا.
۷۳. قیروانی، ابن ابی‌زید، رساله ابن ابی‌زید، بیروت، المکتبه الثقافیه، بی‌تا.
۷۴. کاسانی، ابوبکر بن مسعود، بدایع الصنائع فی ترتیب الشرایع، اول، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷هـ.ق/۱۹۹۶م.
۷۵. کرکی، علی بن حسین، جامع المقاصد فی شرح القواعد، تحقیق مؤسسه آل‌البتیت، اول، بیروت، مؤسسه آل‌البتیت لاحیاء التراث، ۱۴۱۱هـ.ق/۱۹۹۱م.
۷۶. کلینی، محمدبن یعقوب، کافی، تصحیح علی‌اکبر غفاری، پنجم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ش.
۷۷. گلپایگانی، سیدمحمد رضا، نتایج الافکار، اول، قم، دارالقرآن الکریم، ۱۴۱۳هـ.ق.
۷۸. ماوردی، علی بن محمد بصری، الاحکام السلطانیه، تحقیق محمدحامد الفقی، دوم، قم، دفتر تبلیغات الاسلامیه، ۱۴۰۶هـ.ق.
۷۹. محلی، محمدبن احمد، و سیوطی، عبدالرحمن بن ابی‌بکر، تفسیر جلالین، تحقیق محمدکریم بن سعید راجح، بیروت، دارالقلم، بی‌تا.
۸۰. المختصر النافع، تحقیق مؤسسه بعثت، اول، قم، مؤسسه بعثت، ۱۴۱۳هـ.ق.
۸۱. مختلف‌الشیعه فی احکام الشریعه، تحقیق مرکز الابحاث و الدراسات الاسلامیه، بی‌جا، مرکز الابحاث و الدراسات الاسلامیه، ۱۴۱۲هـ.ق.
۸۲. مزنی، اسماعیل بن یحیی، مختصر المزنی، بیروت، دارالمعرفه، بی‌تا.
۸۳. مفید، عبدالله بن محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، المقنعه، تحقیق مؤسسه نشر اسلامی، دوم، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰هـ.ق.
۸۴. منتهی‌المطلب، چاپ سنگی.
۸۵. المنهاجی الاسبوطی، محمدبن احمد، جواهر القعود، تحقیق مسعد عبدالحمید محمد السعدنی، اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷هـ.ق/۱۹۹۶م.
۸۶. میرزای قمی، ابوالقاسم، غنائم الایام، تحقیق عباس تبریزیان و همکاران، بی‌جا، مرکز النشر التابع لمکتب الاعلامی الاسلامی، ۱۴۱۷هـ.ق/۱۳۷۵ش.
۸۷. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، تحقیق عباس قوچانی، هفتم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
۸۸. نووی، یحیی بن شرف، روضه الطالبین، تحقیق عادل احمد عبدال موجود علی محمد معوض، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی‌تا.
۸۹. نووی، یحیی بن شرف، المجموع فی شرح المذهب، بیروت، دارالفکر، بی‌تا.
۹۰. نهایه الاحکام، تحقیق سیدمهدی رجایی، دوم، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۰هـ.ق.
۹۱. همدانی، آقا رضا، مصباح‌الفقیه، طهارت، چاپ سنگی.

## پی نوشت:

۱. فیروزآبادی، ترتیب القاموس المحيط، ج ۲ ص ۶۰۳، ابن منظور، لسان العرب و فراهیدی، ترتیب کتاب العین.
۲. قرآن کریم، سوره آل عمران، آیه ۸۳ و سوره بقره، آیه ۱۱۲.
۳. فیومی، المصباح المنیر.
۴. قرآن کریم، سوره آل عمران، آیه ۲۰ و سوره حجرات، آیه ۱۴.
۵. عناوینی مثل اسلام، کفر و شرک، هر یک دارای دو اصطلاح فقهی و کلامی است. از آنجا که علم کلام در پی شناخت و تبیین حقایق است. هر یک از این عناوین در اصطلاح کلامی بر مقامی معنوی - مثبت یا منفی - دلالت دارند، در حالی که در اصطلاح فقهی خود، هر یک از موقعیتی اجتماعی حکایت دارند که موضوع پاره‌ای از احکام است. ما در این مقاله درباره اصطلاح فقهی این عناوین بحث می‌کنیم.
۶. صدوق، الهدایه، ص ۴۷، طوسی، المبسوط، ج ۲، ص ۱۳، ابن حمزه، الوسیله، ص ۲۰۰، علامه حلی، قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۲۷۵.
۷. موسوعه الفقه الاسلامی (موسوعه جمال عبدالناصر)، ج ۹، ص ۲۸۳.
۸. شافعی، الام، ج ۵، ص ۲۹۸.
۹. مزنی، اسماعیل، المختصر، ص ۲۰۵.
۱۰. نووی، یحیی بن شرف، روضه الطالبین، ج ۶ ص ۲۵۷.
۱۱. طوسی، المبسوط، ج ۵ ص ۱۶۰.
۱۲. شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۱۰ ص ۴۱.
۱۳. نجفی، محمدبن حسن، جواهر الکلام، ج ۴۱ ص ۶۳۰.
۱۴. نجفی، محمدبن حسن، جواهر الکلام، ج ۴۱ ص ۶۳۰.
۱۵. شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۱۰ ص ۴۱.
۱۶. محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۸۵.
۱۷. موسوعه الفقه الاسلامی (موسوعه جمال عبدالناصر)، ج ۹، ص ۲۸۲.
۱۸. ابن قدامه، عبدالله، المغنی، ج ۱۰، ص ۱۰۰.
۱۹. علامه حلی، ارشاد الازهار، ج ۲، ص ۱۹۰.
۲۰. سرخسی، شمس‌الدین، المبسوط، ج ۱۰، ص ۹۹.
۲۱. شهید ثانی، الروضه البهیة، ج ۹، ص ۳۴۵.
۲۲. حصکفی، الدرالمختار، ج ۴، ص ۴۱۴.
۲۳. طوسی، المبسوط، ج ۲، ص ۳؛ ابن ادریس، سرائر، ج ۲، ص ۶ و ۱۳ و طباطبایی، سیدعلی، ریاض المسائل، ج ۷، ص ۴۹۳.
۲۴. ابن قدامه، عبدالرحمن، الشرح الکبیر، ج ۱۰، ص ۷۷.
۲۵. طوسی، النهایه، ص ۲۶۶ و ۲۹۲.
۲۶. محقق همدانی، مصباح الفقیه، کتاب الطهاره، ص ۵۶۴.
۲۷. صدوق، الهدایه، ص ۴۷، محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۸۵، علامه حلی، قواعد الاحکام، ص ۲۷۵.
۲۸. ابن قدامه، عبدالله، المغنی، ج ۱۰، ص ۱۰۰.
۲۹. موسوعه الفقه الاسلامی، (موسوعه جمال عبدالناصر)، ج ۹، ص ۲۸۳.
۳۰. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۶۳۰ و فاضل هندی، کشف اللثام، ج ۲، ص ۴۳۶.
۳۱. زمخشری، اساس البلاغه؛ ابن منظور، لسان العرب و سوره یوسف، آیه ۳۷.
۳۲. زبیدی، تاج العروس، ج ۷، ص ۴۵۰؛ راغب اصفهانی، مفردات، ص ۷۱۴ و سوره حدید، آیه ۲۰.
۳۳. ابن منظور، لسان العرب، طریحی، مجمع البحرین و سوره ابراهیم، آیه ۲۲.
۳۴. ابن منظور، لسان العرب و سوره آل عمران، آیه ۹۷.
۳۵. ابن منظور، لسان العرب و راغب اصفهانی، مفردات و سوره ابراهیم، آیه ۷.
۳۶. محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۱، ص ۵۵.
۳۷. شهید ثانی، الروضه البهیة، ج ۱، ص ۲۷۴.
۳۸. طباطبایی، سیدمحمدکاظم، العروه الوثقی، باب دوم از کتاب الطهاره.
۳۹. محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۱، ص ۵۵.
۴۰. علامه حلی، نهایه الاحکام، ج ۱، ص ۲۷۴.
۴۱. خوئی، منهاج الصالحین، ج ۱، ص ۱۱۱.
۴۲. گلپایگانی، محمدرضا، نتایج الافکار، ص ۱۴۵.
۴۳. شهید ثانی، الروضه البهیة، ج ۲، ص ۲۷۴.



۴۴. طباطبایی، سیدعلی، ریاض المسائل، ج ۲، ص ۳۵۷.
۴۵. امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۱۸۱.
۴۶. همچنین نگ، میزرای قمی، غنائم الایام، ج ۱، ص ۴۱۴ و سیدمحمدکاظم یزدی، العروه الوثقی، باب دوم از کتاب الطهاره.
۴۷. برای آگاهی بیشتر نگ، نویسنده، ازدواج با غیرمسلمان، ص ۱۵۷ تا ۱۷۸.
۴۸. حلبی، ابوالصلاح، الکافی فی الققه، ج ۹، ص ۳۲.
۴۹. فیومی، المصباح‌المنیر، راغب اصفهانی، مفردات.
۵۰. ابن منظور، لسان‌العرب، فیروزآبادی، ترتیب قاموس اللغه؛ راغب اصفهانی، مفردات.
۵۱. نگ، علامه حلی، منتهی‌المطلب، ج ۲، ص ۹۰۵ و تذکره‌الفقهاء، ج ۱، ص ۴۰۹.
۵۲. برای نمونه. رک. طوسی، المبسوط، ج ۴، ص ۲۰۹؛ ابن‌ادریس، سرائر، ج ۲، ص ۶؛ محقق حلی، المختصر‌النافع، ص ۱۸۶؛ علامه حلی، قواعد الاحکام، ج ۱، ص ۵۰۷.
۵۳. سیدمرتضی، الانتصار، ص ۱۲۱ و سلسله الینابیع‌الفقیه، ج ۱۸، ص ۵۸. طوسی، المبسوط، ج ۴، ص ۲۰۹ و ابن‌براج، المذهب، چاپ شده در الینابیع‌الفقیه، ج ۱۸، ص ۱۵۹ و فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۶، ص ۵۹ و قمی نیشابوری، غرائب القرآن چاپ شده در حاشیه تفسیر طبری، ج ۲، ص ۳۳۸ و ابوحنیان اندلسی، البحر‌المحیط، ج ۷، ص ۱۶۸ و ماوردی، الحاوی الکبیر، ج ۱۴، ص ۱۵۲.
۵۴. حلبی، ابوالصلاح، کافی، ص ۲۵۰ و جصاص، احکام‌القرآن، ج ۳، ص ۹۲ و شنیطی، ج ۹، ص ۴۰.
۵۵. قرآن کریم، سوره آل‌عمران، آیه ۶۴؛ سوره مائده، آیه ۷۲ و سوره توبه، آیه ۳۱.
۵۶. ر. ک. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۴۴۵ و ج ۵، ص ۲۳؛ زمخشری، کشاف، ج ۱ ص ۳۷۱ و ج ۲ ص ۲۶۴.
۵۷. قرآن کریم، سوره نساء، آیه ۵۱.
۵۸. قرآن کریم، سوره مائده، آیه ۷۳.
۵۹. قرآن کریم، سوره توبه، آیه ۳۰.
۶۰. کعب‌بن‌اشرف از سران یهود، برای جلب اعتماد و همکاری کفار قریش برای بت‌ها سجده کرد. (طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۳، ص ۵۹)؛ زمخشری، کشاف، ج ۱، ص ۵۲۱. محلی و سیوطی، تفسیر جلالین، ص ۱۰۹ و فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۲۶.
۶۱. محلی و سیوطی، همان؛ طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۳، ص ۲۲۸.
۶۲. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۶۱۷.
۶۳. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۶۰ و طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۳، ص ۲۲۸.
۶۴. زمخشری، کشاف، ج ۳، ص ۲۶۴ و طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۵، ص ۲۳.
۶۵. طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان، ج ۳، ص ۲۸۶.
۶۶. ر. ک. نجفی، محمدحسن، جواهرالکلام، ج ۶، ص ۵۵۲.
۶۷. قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۱۰۵؛ سوره آل‌عمران، آیات ۶۷ و ۱۸۶؛ سوره مائده، آیه ۸۲؛ سوره حج، آیه ۱۷؛ سوره بینه، آیات ۱ و ۶.
۶۸. قرطبی، الجامع لاحکام‌القرآن، ج ۳، ص ۶۹ و جصاص، احکام‌القرآن، ج ۱، ص ۳۳۳. سرخسی، المبسوط، ج ۳۰، ص ۲۹۰.
۶۹. قرآن کریم، سوره مائده، آیه ۵.
۷۰. قرآن کریم، سوره توبه، آیه ۲۸.
۷۱. قرآن کریم، سوره توبه، آیه ۲۹.
۷۲. قرآن کریم، سوره توبه، آیه ۵.
۷۳. قرآن کریم، سوره مائده، آیه ۵.
۷۴. قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۲۲۱.
۷۵. قرآن کریم، سوره مائده، آیه ۶۹، سوره بقره، آیه ۶۲؛ سوره آل‌عمران، آیات ۱۱۵ و ۱۱۹.
۷۶. قرآن کریم، سوره نساء، آیات ۴۸ و ۱۱۶؛ سوره مائده، آیه ۷۲؛ سوره انعام، آیه ۸۸ و سوره زمر، آیه ۶۵.
۷۷. قرآن کریم، سوره آل‌عمران، آیات ۱۱۴ و ۱۱۳ و ۷۵.
۷۸. قرآن کریم، سوره یوسف، آیه ۱۰۶.
۷۹. ابن‌قدمه، عبدالله، المغنی، ج ۷، ص ۵۰۰.
۸۰. ابن‌عبدالبر، الاستذکار، ج ۵، ص ۴۹۶.
۸۱. سیدمرتضی، الانتصار، ص ۱۱۷؛ مفید، المقنعه، ص ۵۰۸. الخلاف، ج ۴، ص ۳۱۱؛ ابن‌زهرة غنیه‌النزوع، ج ۱، ص ۳۳۹؛ ابوالصلاح، الکافی فی الققه، در سلسله الینابیع‌الفقیه، ج ۴،

۹۹. قرآن کریم، سوره مجادله، آیه ۲۲.
۱۰۰. به نقل از فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۶، ص ۶۲.
۱۰۱. مثل: قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۲۱۷؛ سوره آل عمران، آیه ۲۲؛ سوره مائده، آیه ۵۳ و سوره انعام، آیه ۸۸.
۱۰۲. ر. ک. سیدمرتضی، الانتصار، ص ۱۱۷؛ ابن زهره، غنیه النزوع، ج ۲، ص ۳۳۹؛ ابن ادریس، سرائر، ج ۲، ص ۵۲۷.
۱۰۳. قرآن کریم، سوره حشر، آیه ۲۰.
۱۰۴. قرآن کریم، سوره روم، آیه ۲۱.
۱۰۵. نگ. فخر رازی، التفسیر، ج ۲۹، ص ۲۶۷.
۱۰۶. منظور آیه کریمه مانده است.
۱۰۷. کلینی، یعقوب، کافی، ج ۵، ص ۳۵۸ و طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۲۹۸.
۱۰۸. طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۴، ص ۲۵۱.
۱۰۹. کلینی، یعقوب، کافی، ج ۵، ص ۳۵۷ و طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۲۹۷.
۱۱۰. کلینی، یعقوب، کافی، ج ۵، ص ۳۵۷ و طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۲۹۷.
۱۱۱. کلینی، یعقوب، کافی، ج ۶، ص ۲۳۹ و حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۱۰.
۱۱۲. کلینی، یعقوب، کافی، ج ۵، ص ۳۵۱ و حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۱۱.
۱۱۳. حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الاسناد، ص ۶۵ و حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۱۱.
۱۱۴. طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۶۸، ج ۲۳.
۱۱۵. - طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۶۵، ج ۱۰.
۱۱۶. ابن قدامه، عبدالله، المغنی، ج ۱۰، ص ۵۹۶.
۱۱۷. صنعانی، المصنف، ج ۶، ص ۷۸، ص ۱۷۶؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۳، ص ۷۰، المغنی، ج ۷، ص ۵۰۱.
۱۱۸. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۳، ص ۶۸.
۱۱۹. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۶، ص ۶۲.
۱۲۰. ابو حیان اندلسی، البحر المحیط، ج ۶، ص ۱۶۴ و قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۳، ص ۶۷.
۱۲۱. ر. ک. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۳، ص ۶۸.
۱۲۲. بیهقی، السنن الکبری، ج ۱۰، ص ۴۲۵، خبر ۱۴۳۱۱.
۱۲۳. بیهقی، السنن الکبری، ج ۱۰، ص ۴۲۵.
- ص ۲۱۰؛ سلار المراسم، ص ۱۴۸؛ محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۱، ص ۲۹۴... ۸۲ صدوق اول، مختلف الشیعه ج ۷، ص ۹۰؛ صدوق، المقنع، ص ۱۰۲ و الهدایه، ص ۲۵۸؛ ابن ابی عقیل، مسالک الافهام، ج ۷، ص ۳۶۰؛ علامه حلی، مختلف الشیعه، ج ۷، ص ۹۱؛ نجفی، جواهر الکلام، ج ۳۰، ص ۳۱؛ اصفهانی، سید ابوالحسن، وسیله النجاه، ج ۲، ص ۲۸۵ و خوانساری، جامع المدارک، ج ۴، ص ۲۶۳.
- ۸۳ طوسی، النهایه، ج ۲، ص ۲۹۹؛ ابن حمزه، الوسیله، در سلسله الینایع، ج ۱۸، ص ۲۹۱ و ۳۰۶؛ ابن براج، المهذب، ج ۲، ص ۱۸۷ و ۲۴۱؛ ابن ادریس، سرائر، ج ۲، ص ۵۴۲؛ حلی، یحیی بن سعید، الجامع للشرایع، ص ۴۳۲ و ۴۵۰.
- ۸۴ ابن جنید، مختلف الشیعه، ج ۷، ص ۹۱.
- ۸۵ حلی، یحیی بن سعید، الجامع للشرایع، ص ۴۳۲.
- ۸۶ امام شافعی، الام، ج ۵، ص ۶.
- ۸۷ نگ، امام شافعی، همان، ابن رشد، بدایه المجتهد، ج ۲، ص ۳۶، نووی، المجموع، ج ۱۶، ص ۲۳۳، ابن قدامه، المغنی، ج ۷، ص ۵۰۰.
- ۸۸ ابن عربی، احکام القرآن، ج ۱، ص ۲۱۹.
- ۸۹ قرآن کریم، سوره نساء، آیه ۲۵.
- ۹۰ نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، ج ۳۰، ص ۲۸.
- ۹۱ ر. ک. علامه حلی، مختلف الشیعه، ج ۷، ص ۹۰ و ۹۱.
- ۹۲ قرآن کریم، سوره ممتحنه، آیه ۱۰، نجفی در جواهر الکلام، ج ۳۰، ص ۲۹ به این آیه استدلال کرده است.
- ۹۳ ابن قدامه، المغنی، ج ۷، ص ۵۰۰.
- ۹۴ ر. ک. ازدواج با غیر مسلمان اثر نویسنده، ص ۱۹۴ تا ۲۰۰.
- ۹۵ نگ، سرخی، المبسوط، ج ۵، ص ۵۷؛ کاسانی، بدایع الصنایع، ج ۲، ص ۲۶۹، ماردینی؛ الجوهر النقی، ج ۷، ص ۱۷۹، ابن قدامه، المغنی، ج ۷، ص ۵۳۹.
- ۹۶ نووی، المجموع، ج ۱۶، ص ۲۳۴.
- ۹۷ مالک، المدونه الکبری، ص ۵۴۵.
- ۹۸ نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، ج ۳۰، ص ۳۱.



۱۲۴. بیهقی، السنن الكبرى، ج ۱۰، ص ۴۲۵، خبر، ۱۴۳۱۰.
۱۲۵. ر. ک. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ص ۳، ص ۶۸.
۱۲۶. نگ، سیوطی، الاشباه و النظائر ص ۱۶۳ که خود قائل شده و از ابن حنبل نیز نقل کرده است همچنین فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۶، ص ۶۲؛ ابن قدامه، عبدالرحمن، الشرح الکبیر، در المغنی، ج ۸، ص ۶۸؛ ابن نجیم مصری، البحر الرائق، ج ۳، ص ۱۳۷، و ص ۴۱۴.
۱۲۷. کاسانی، بدایع الصنائع، ج ۲، ص ۲۷۱؛ ابن عابدین، علاءالدین، تکمله حاشیه ردالمختار، ج ۱، ص ۶۳۶.
۱۲۸. قرآن کریم، سوره مائده، آیه ۵.
۱۲۹. کلینی، یعقوب، کافی، ج ۳، ص ۳۵۶، ح ۱؛ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۵۷، ح ۷.
۱۳۰. کلینی، یعقوب، کافی، ج ۵، ص ۳۵۸، ح ۱۱؛ طوسی، تهذیب لاحکام، ج ۷، ص ۴۴۹، ح ۵.
۱۳۱. کلینی، یعقوب، کافی، ج ۵، ص ۳۵۷، ح ۵؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۲۰، ح ۱.
۱۳۲. صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۲۶؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۲۰، ح ۴.
۱۳۳. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۵، باب ۵، ص ۵۹۶، ح ۲.
۱۳۴. کلینی، یعقوب، کافی، ج ۵، ص ۳۹۵؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۱۹، ح ۳.
۱۳۵. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۷۴، ح ۱. همچنین نگ، ح ۱۲، ۲۲ و ۲۳.
۱۳۶. طوسی، استبصار، ج ۳، ص ۱۸۰؛ ابن ادریس، سرائر، ج ۲، ص ۵۲۷.
۱۳۷. شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۷، ص ۳۶۰.
۱۳۸. قرآن کریم، سوره نساء، آیه ۱۰.
۱۳۹. شهید ثانی، مسالک الافهام، ص ۳۶۱.
۱۴۰. قرآن کریم، سوره ممتحنه، آیه ۱۰.
۱۴۱. طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۲۹۹ و استبصار، ج ۳، ص ۱۸۰.
۱۴۲. ابن ادریس، سرائر، ج ۲، ص ۵۴۲، علامه حلی، تذکره الفقهاء، ج ۲، ص ۶۴۵.
۱۴۳. ابن ادریس، سرائر، ج ۲، ص ۵۴۲، علامه حلی، تذکره الفقهاء، ج ۲، ص ۶۴۵.
۱۴۴. طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۲۹۹ و
- استبصار، ج ۳، ص ۱۸۰.
۱۴۵. خوانساری، جامع المدارک، ج ۴، ص ۲۶۳.
۱۴۶. طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۲۵۶، باب ۲۴، ح ۲۹ و باب ۲۶، ص ۲۹۹، ح ۱۰.
۱۴۷. طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۲۵۶.
۱۴۸. مرسله ابن فضال از امام صادق (ع) استبصار، ج ۳، ص ۱۴۴، ح ۷؛ خیر منصور صیقل از امام صادق، ج ۹ همان، ح ۱۰، خبر حسن تغلیسی از امام رضا، همان، ص ۱۴۵، ح ۱۳.
۱۴۹. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۴۳۸.
۱۵۰. شافعی، کتاب الامام، ج ۵، ص ۸.
۱۵۱. سرخسی، المبسوط، ج ۴، ص ۲۱۰ و کاسانی، بدایع الصنائع، ج ۲، ص ۳۳۲.
۱۵۲. صنعانی، المصنف، ج ۷، ص ۱۲۸.
۱۵۳. صنعانی، المصنف، ج ۷، ص ۱۲۸.
۱۵۴. ابن الجعد، المسند، ۳۶۱.
۱۵۵. ابن ابی شیبه، المصنف، ج ۳، ص ۲۸۹.
۱۵۶. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، ج ۲۹، ص ۴۰۹.
۱۵۷. شیخ مفید، المقنعه، ص ۵۰۷، ص ۷۷.
۱۵۸. ابن جنید و ابن ابی عقیل، به نقل از: علامه حلی، مختلف الشیعه، ص ۵۲۹؛ شیخ صدوق، المنقح، ص ۳۱۷؛ طوسی، التبیان، ج ۳، ص ۱۶۹؛ ذیل آیه ۲۵ سوره نساء؛ همو، المبسوط، ج ۴، ص ۲۱۵؛ ابن ادریس، سرائر، ج ۲، ص ۵۴۵ و محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۹۱.
۱۵۹. طوسی، المبسوط، ج ۴، ص ۲۱۵.
۱۶۰. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۹۴، ح ۲.
۱۶۱. طوسی، الفهرست، شماره ۶۱۱ و همو، رجال باب من لم یرو عنهم، شماره ۱۱۰.
۱۶۲. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۹۴، ح ۳.
۱۶۳. کلینی، یعقوب، کافی، ج ۵، ص ۳۵۷، ح ۴.
۱۶۴. کلینی، یعقوب، کافی، ج ۵، ص ۳۵۷، ح ۵.
۱۶۵. صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۶۰.
۱۶۶. کلینی، یعقوب، کافی، ج ۵، ص ۳۵۹، ح ۵.
۱۶۷. صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۲۶.
۱۶۸. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۷۷، ح ۱۰.
۱۶۹. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۴، ابواب ما یحرم بالکفر، ص ۴۲۰، ح ۱.
۱۷۰. ابن ادریس، سرائر، ج ۲، ص ۵۴۵.
۱۷۱. محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۸۸.

١٧٢. کرکی، جامع المقاصد، ج ١٢، ص ٣٤١.
١٧٣. طوسی، تهذیب الاحکام، ج ٧، ص ٣٢٤، ح ٤١.
١٧٤. علامه حلی، تذکره الفقهاء، ج ٢، ص ٦٣٨ و همو، تحریر الاحکام، ج ٢، ص ١٢.
١٧٥. شهید ثانی، الروضه البهیة، ج ٥، ص ١٨١.
١٧٦. کرکی، جامع المقاصد، ج ١٢، ص ٣٤١.
١٧٧. کرکی، جامع المقاصد، ج ١٢، ص ٣٦٢.
١٧٨. کرکی، جامع المقاصد، ج ١٢، ص ٣٦٤.
١٧٩. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ١٤، ص ٣٦٤، ح ٥.
١٨٠. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ١٤، ص ٤٦٢، ح ٢.
١٨١. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ١٤، ص ٤٦٢، ح ٣.
١٨٢. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ١٤، ص ٣٦٤، ذیل ح ٧.
١٨٣. شافعی، الام، ج ٥، ص ٦١.
١٨٤. نووی، المجموع، ج ١٦، ص ٣٠٠، و شریبئی، مغنی المحتاج، ج ٣، ص ١٩١.
١٨٥. قیروانی، رساله ابن ابی زید، ص ٤٥٨.
١٨٦. الآبی الازهری، الثمر الدانی، ص ٤٥٨.
١٨٧. سرخسی، المبسوط، ج ٥، ص ٤٧.
١٨٨. البهوتی، کشف القناع، ج ٥، ص ١٣١.
١٨٩. شریبئی، مغنی المحتاج، ج ٣، ص ١٩١.
١٩٠. ابن حزم، المحلی، ج ٧، ص ٣١٢، و ج ١٠، ص ١٣٣.
١٩١. المنهاجی الاسبوطی، جواهر العقود، ص ٢٤.
١٩٢. برخی از قائلان به جواز: المبسوط، ج ٤، ص ٢٢٠؛ ابن براج، المهدب، ج ٢، ص ١٨٧؛ ابن ادیس، سرائر، ج ٢، ص ٥٤١؛ محقق حلی، المختصر النافع، ص ٢٨٥؛ علامه حلی، قواعد الاحکام، ج ٢، ص ١٩؛ شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ٧، ص ٣٦٥.
١٩٣. بحرانی، الحدائق الناظره، ج ٢٤، ص ٣٠.
١٩٤. کرکی، جامع المقاصد، ج ١٢، ص ٤٠٦.
١٩٥. شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ٧، ص ٣٦٥.
١٩٦. طباطبائی، سیدعلی، ریاض المسائل، ج ٦، ص ٥٢٣.
١٩٧. کلینی، یعقوب، کافی، ج ٥، ص ٤٣٥، ح ١ و ٢.
١٩٨. طوسی، تهذیب الاحکام، ج ٧، ص ٣٠٠، ح ١١.
١٩٩. طوسی، تهذیب الاحکام، ج ٧، ص ٤٧٨، ح ١٢٨ و ص ٣٠٢، ح ١٧؛ کلینی، یعقوب، کافی، ج ٥، ص ٣٥٨، ح ٩.
٢٠٠. علامه حلی، قواعد الاحکام، ج ٢، ص ١٩؛ کرکی، جامع المقاصد، ج ١٢، ص ٤٠٦؛ طباطبائی، سیدعلی، ریاض المسائل، ج ٦، ص ٥٢٧؛ نجفی، جواهر الکلام، ج ٣٠، ص ٥٠.

